



## زمینه‌ها و نتایج گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا

در میانه ی تلاش های اتحادیه‌ی اروپا برای رسیدن به توافقی با حکومت اسلامی از یکسو و نشست‌ها و ملاقات‌های دیپلماتیک گروه ۱+۵ در جهت تصویب تحریم‌های تازه علیه حکومت اسلامی از سوی دیگر، گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا که ادعا می‌شود نتیجه‌ی تازه‌ترین تحقیقات سازمان‌های جاسوسی این کشور است، منتشر شد.

این گزارش حاکی است که جمهوری اسلامی برنامه‌ی دستیابی به تولید تسلیحات هسته‌ای را در سال ۲۰۰۳ تحت فشارهای سیاسی متوقف نموده و در صورتی که بخواهد این برنامه را از سر بگیرد، قبل از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ توان دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را خواهد داشت. شورای اطلاعات ملی آمریکا، متشکل از ۱۶ نهاد جاسوسی آمریکا، همان سازمانی است که در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد صدام حسین مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی است و گزارش این سازمان، بهانه‌ی لشکرکشی آمریکا و متحدانش به عراق شد. و این همان نهادی است که در سال ۲۰۰۵ اعلام کرد جمهوری اسلامی در صدد تولید سلاح‌های هسته‌ای است.

درباره‌ی این مساله که چرا این گزارش اکنون انتشار علنی می‌یابد تفسیرهای زیادی در رسانه‌های بورژوازی منتشر شده است. حکومت اسلامی این گزارش را نشانه‌ی شکست آمریکا و پیروزی امت اسلام قلمداد می‌کند. احمدی نژاد انتشار این گزارش را پشتوانه‌ی دعاوی چندی پیش خود قرار داده که گفته بود هیچ اتفاقی نخواهد افتاد و پرونده‌ی اتمی ایران بسته شده است.

درفصحه ۲

### در این شماره

#### جمهوری اسلامی و تضادهایی

۸ که همزاد آن هستند

۴ مبارزات کارگران جهان  
در ماهی که گذشت

۲ خلاصه ای از اطلاعاتی های  
سازمان

## بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو

درفصحه ۵

### مسئله جنگ و صلح، جنگ و انقلاب

در چهارسال گذشته غایب بود و همین رخداد، نزاع میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا رابه چنان نقطه ستیزی رسانده است که هر لحظه امکان وقوع جنگ وجود دارد؟ پاسخی به این سوال نخواهید یافت، الا این که یکی می‌گوید، جمهوری اسلامی به تصمیم شورای امنیت گردن نگذاشته و دیگری هم خواهد گفت: امپریالیسم آمریکا به قصد سلطه بر منابع نفت به خاور میانه

درفصحه ۳

در طول چند هفته اخیر، برخی سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی، بحث قریب الوقوع بودن جنگ میان دولت‌های ایران و آمریکا را به میان کشیده‌اند. گروهی "شورای ملی صلح" ایجاد کرده و گروهی دیگر خواهان ایجاد یک جنبش جهانی علیه این جنگ شده‌اند.

سنوالی که در اینجا به ذهن هر انسان اندک آگاهی‌خواری می‌کند، این است که چه اتفاقی در این فاصله‌ی یکی، دو ماه اخیر رخ داد که فرضا

## "آناپولیس"؛ مذاکره برای توافق، توافق برای مذاکره!

درفصحه ۱۲

### دسته بندی های درون رژیم، حامل توهم در میان توده ها

یکی از پدیده‌های متعارف جمهوری اسلامی ظهور دسته بندی‌های گوناگون در مجموعه نیروهای تشکیل دهنده درون رژیم است. گسترش تشکل‌های همسو میان جریان‌های اصلی حاکمیت در ماه‌های پیش از هر انتخابات، به صورت حیرت‌آوری نمادی از تلون و تکثر به خود می‌گیرد. یکی از اهدافی که در پس ایجاد این همه تشکل‌های رنگارنگ درون رژیم نهفته است، می‌تواند گسترش انگیزه توهم در میان توده‌ها باشد. از آنجا که جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه‌داری است که بر بنیان‌های مذهبی

درفصحه ۷

### جنبش‌های اجتماعی در فرانسه و علت اصلی ناتوانی‌شان

مه ۲۰۰۲ و سپس ماه مه ۲۰۰۵ متحمل دو شکست انتخاباتی در چارچوب نظم موجود شد. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۲ به جز ژاک شیراک شخصی به نام آلن مادلن نامزد حزبی به نام "دمکراسی لیبرال" بود و آشکارا خواهان "اصلاحات" نولیبرالی از نوع ریگانی و تاجری در فرانسه بود. وی با به دست آوردن ۱/۵٪ آرا شکست خورد. در جریان همه‌پرسی قانون اساسی اتحادیه اروپا در ماه مه ۲۰۰۵ و

درفصحه ۹

سرانجام پس از نزدیک به دو دهه تأخیر، بورژوازی بزرگ فرانسه توانست نماینده‌ی هارترین جناح خود را با ریاست‌جمهوری نیکولا سارکوزی در ماه مه گذشته به قدرت برساند. تلاش گسترده‌ی این جناح از بورژوازی برای نشان دادن نماینده‌ی خود در راس قوه‌ی اجراییه در واقع پس از آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۲ آغاز شد و پس از همه‌پرسی قانون اساسی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵ شدت یافت. هارترین جناح بورژوازی بزرگ فرانسه در ماه

## زمینه‌ها و نتایج گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا

ماهیت و سابقه شورای اطلاعات ملی آمریکا و انتشار علنی گزارش آن در باره برنامه‌ی تولید سلاح‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی بر این واقعیت تاکید می‌گذارد که تولید یا عدم تولید سلاح‌های هسته‌ای توسط حکومت اسلامی پوششی بر مسائل اساسی‌تری است که دولت‌های غربی و بویژه آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی با آن مواجهند. در درون هیات حاکمه‌ی آمریکا، همانگونه که میان آمریکا و متحدانش نیز، بر سر شیوه‌ی محدود کردن نقش حکومت اسلامی در منطقه از نظر سیاسی و گسترش نفوذ اقتصادی در ایران اختلاف نظر وجود دارد. جورج بوش، که زمان زیادی به پایان دوران ریاست جمهوری‌اش باقی نمانده، قصد دارد از طریق تشدید تضادها با حکومت اسلامی و دامن زدن به بحران، افکار را از شکست مقتضانه‌ی آمریکا در عراق و افغانستان منحرف نماید. حزب دمکرات در مقابل، می‌خواهد از نارضایتی عمومی آمریکائیان از عواقب لشکرکشی آمریکا به عراق و افغانستان و عدم کشش نظامی و اقتصادی آمریکا برای درگیر شدن در یک بحران جدید، آنهم با حکومت اسلامی که عواقب آن غیر قابل پیش‌بینی است، بهره بگیرد تا در انتخابات آتی ریاست جمهوری به عنوان برنده از صندوق‌های رای بیرون بیاید. نتیجه‌ی انتشار این گزارش در رابطه با پرونده‌ی اتمی ایران تقویت موضع اتحادیه‌ی اروپا و دو رقیب دیگر آمریکا، یعنی چین و روسیه است که تاکنون نیز مانع اصلی تصویب قطعنامه‌ی سوم شورای امنیت سازمان ملل علیه جمهوری اسلامی بوده‌اند. آن‌ها در عین حال که همگی بر ضرورت توقف برنامه‌ی اتمی حکومت اسلامی توافق دارند، خواهان درپیش گرفتن روش‌های غیرنظامی علیه حکومت اسلامی هستند.

اما غلبه‌ی موقتی دولت‌های مدافع گفتگو با حکومت اسلامی در تاریخچه‌ی پرونده‌ی اتمی حکومت اسلامی مسأله‌ی تازه‌ای نیست، این امر بارها و بارها روی داده و هر بار به شکست انجامیده است. چرا که گرچه مسأله‌ی احتمال تولید سلاح‌های اتمی توسط حکومت اسلامی برای آمریکا و متحدانش غیرقابل قبول است، اما این تنها پوششی بر مسأله‌ی بزرگتری است که توافق بر سر آن ناممکن است. تلاش حکومت اسلامی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای یک تلاش درخود نیست. این جزئی از استراتژی توسعه‌طلبانه‌ی حکومت اسلامی برای گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی در منطقه است. حکومت اسلامی اصرار دارد که جهان، این حکومت را به عنوان قدرت برتر منطقه به رسمیت بشناسد و این امری است که با توجه به اهداف توسعه‌طلبانه‌ی پان‌اسلامیستی حکومت اسلامی برای آمریکا و متحدانش غیرقابل پذیرش است. مسأله ماهیت مذهبی حکومت نیست، چرا

## خلاصه‌ای از اطلاعاتی‌های سازمان

سازمان در تاریخ دوازدهم آذر ماه، اطلاعاتی‌ای تحت عنوان "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد" منتشر داد.

در این اطلاعاتی، بعد از اشاره به یورش وحشیانه رژیم به دانشجویان چپ دانشگاه‌ها و بازداشت تعدادی از آنها، چنین آمده است:

"جمهوری اسلامی هرسانک از گسترش جنبش‌های اجتماعی و رشد گرایش چپ سوسیالیست در این جنبش‌ها، سیاست‌های ارتجاعی سرکوبگرانه خود را علیه نیروهای چپ تشدید کرده است. هم اکنون گروهی از کارگران آگاه، معلمان، دانشجویان و زنان در زندان‌های قرون وسطایی حکومت اسلامی به بند کشیده شده‌اند. یورش اخیر به دانشجویان چپ و سوسیالیست نیز ادامه همین سیاست ارتجاعی است.

دستگیری دانشجویان، نشان ترس رژیم از فریاد رسای عدالت خواهانه و آزادی خواهانه‌ی دانشجویان است. اما این وحشی‌گری و سرکوب دیگر نمی‌تواند جنبش‌های اعتراضی علیه نظم ضد انسانی موجود را متوقف سازد و مانع از رشد و ارتقاء رادیکالیسم در این جنبش‌ها گردد. سبلی که به راه افتاده است، به زودی نظم موجود را به همراه رژیم سیاسی پاسدار آن بر خواهد افکند.

شانزده آذر، روز دانشجو است. روزی که دانشجویان آزادی و برابری را فریاد زده و علیه نظم موجود به پای‌می‌خیزند.

رژیم جمهوری اسلامی به رغم همه‌ی تلاش‌های سرکوبگرانه‌اش نخواهد توانست فریاد رسای دانشجویان را خفه کند و دانشجویان مبارز این روز را بار دیگر به روزی به یادماندنی تبدیل خواهند کرد."

در پایان اطلاعاتی، سازمان، بازداشت دانشجویان را محکوم نموده و خواستار آزادی فوری آن‌ها شده است.

در تاریخ ۱۶ آذر نیز اطلاعاتی دیگری با عنوان "جان دانشجویان دستگیر شده در خطر است" انتشار یافت. در بخشی از این اطلاعاتی آمده است: "در یک هفته گذشته همزمان با بزرگداشت ۱۶ آذر روز دانشجو، تعداد زیادی از دانشجویان با یورش نیروهای امنیتی رژیم دستگیر شده‌اند. این دستگیری‌ها در شرایطی صورت گرفته که در طول یک هفته اخیر شاهد اعتراضات گسترده دانشجویی در اغلب دانشگاه‌های کشور از جمله دانشگاه‌های تهران، همدان، مازندران، کرمانشاه، شیراز و ارومیه بوده ایم."

در ادامه این اطلاعاتی، به تشدید اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه دانشجویان و بازداشت بیش از ۳۰ تن از دانشجویان چپ و سوسیالیست اشاره شده و سپس چنین آمده است:

"اگر چه دستگیری گسترده دانشجویان چپ و سوسیالیست و شکنجه آنها در راستای سیاست عمومی رژیم در گسترش فضای سرکوب و اختناق بیشتر در جامعه صورت گرفته است، اما دانشجویان با شدت بخشیدن به اعتراضات شان ثابت کرده‌اند که سیاست سرکوب و وحشی‌گری‌های رژیم دیگر نه تنها قادر به جلوگیری از رشد جنبش‌های اعتراضی نیست، بلکه هم اکنون شاهد ارتقاء رادیکالیسم در جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش دانشجویی نیز هستیم."

در پایان اطلاعاتی، سازمان بار دیگر اقدامات سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی علیه دانشجویان را شدیداً محکوم نموده و خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط دستگیر شدگان شده است.

که آمریکا با حکومت‌های مذهبی از قبیل پاکستان و عربستان به راحتی کنار آمده است. این حکومت‌ها پایگاه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا هستند که حدود خود را می‌شناسند. اما حکومت اسلامی که ماهیتا هیچ تفاوتی با دولت‌های پادشاهانه ندارد، از موضعی ارتجاعی به

تبلیغات ضدآمریکایی می‌پردازد تا با بسیج اسلام‌گرایان منطقه به اهداف خود دست یابد. این مسأله‌ای است که سبب می‌شود هر آرامش نسبی در فضای تشنج‌آمیز کنونی میان حکومت اسلام و آمریکا تنها یک لحظه‌ی موقتی باشد. چشم‌انداز، گسترش بحران است.

## پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

## مسئله جنگ و صلح، جنگ و انقلاب

آمده است. اما روشن است که نه این استدلال و نه آن دیگری، پاسخ به مسئله نیست. چراکه فرضا یکی، دوسال پیش هم می توانست همین استدلال ها عنوان شوند. چیزی در این میان تغییر نکرده است. با این وجود لازم است که تمام فاکتور ها مد نظر قرار گیرند، تا روشن شود که آیا وقوع جنگ میان دولت های آمریکا و ایران قریب الوقوع است یا نه؟

برای پاسخ به این سؤال باید کمی به گذشته برگشت. به دورانی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق، امپریالیسم آمریکا در تعقیب یک استراتژی جهانی، سلطه انحصاری بر تمام بازارهای منطقه خاور میانه را در دستور کار قرار داد. در این استراتژی، هدف آمریکا صرفا در اختیار گرفتن منابع نفتی نبود، پیش از این هم بخش اعظم این منابع در اختیار انحصارات نفتی آمریکا قرار داشت، بلکه ابعاد اقتصادی- سیاسی و نظامی بسیار وسیع تری داشت که سلطه بلامنازع بر منطقه وسیعی از آفریقا تا خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیا را در بر می گرفت.

در خاورمیانه، سوریه، عراق و ایران، سه کشوری بودند که بازار آنها عمدتا در تسلط انحصارات رقیب آمریکا قرار داشت و رژیم های سیاسی این کشورها خود را تابع آمریکا نمی دانستند. از این رو این بازارها حتا به زور اسلحه هم که شده، می بایستی تسخیر شوند.

در چارچوب استراتژی امپریالیستی آمریکا، مستننا از اتفاقاتی که به اشغال افغانستان انجامید، روند تحول اوضاع می بایستی به این تسخیر بیانجامد. عراق ضعیف ترین حلقه بود که در خط مقدم حمله قرار گرفت. به رغم تمام مخالفت های دولت های امپریالیست رقیب آمریکا و مخالفت افکار عمومی جهان با حمله نظامی و اشغال عراق، این حمله صورت گرفت و عراق به اشغال نظامی درآمد. قدرت نمائی نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، جمهوری اسلامی را چنان به وحشت انداخت که در بنبوه بمباران عراق، رفسنجانی پرچم تسلیم را بلند کرد و خواهان مذاکره مستقیم جمهوری اسلامی با دولت آمریکا برای حل اختلافات گردید. آمریکا اما سرمست از پیروزی های سیاسی و نظامی خود، حاضر به گفتگو با یکی از محورهای شرارت نشد. گویا قرار بود که با سران جمهوری اسلامی نیز همانند صدام تسویه حساب شود. این درست همزمان است، با وقتی که طرفداران ایرانی بوش، از قماش سلطنت طلبان، جمهوری خواهان و ناسیونالیست های برخی ملیت های ساکن ایران، پیام های تیریک برای بوش ارسال می کردند و به مردم ایران نیز وعده می دادند که به زودی ارتش "آزادی بخش" آمریکا، آنها را نیز از شر جمهوری اسلامی نجات خواهد داد. اما اوضاع بر همان منوال که اشغالگران عراق می پنداشتند، پیش نرفت. عاملی که اصلا در محاسبات سیاسی

و نظامی امپریالیسم آمریکا به هیچ گرفته شده بود، پدیدار گردید. مقاومت مردم عراق، معادلات را برهم زد. هرچه این مقاومت گسترش یافت، ناتوانی دولت آمریکا در مهار اوضاع و پوشالی بودن نیروی نظامی اشغالگر بیشتر بر ملا گردید. ابهت سیاسی و نظامی آمریکا شکست. جمهوری اسلامی هم از ترس و وحشتی که در نخستین ماه های پس از اشغال عراق به آن دچار شده بود، بیرون آمد. تلاش نمود، موقعیت سیاسی و نظامی خود را در داخل مستحکم نماید و با حمایت وسیع تر از جنبش های اسلامگرای منطقه، شکست های آمریکا را به پیروزی خود تبدیل کند. شکست های سیاسی و نظامی آمریکا در عراق، منجر به تغییراتی در توازن قوای جهانی و سر بلند کردن دوباره روسیه، به عنوان یک پای منازعه با آمریکا گردید. افلاس آمریکا در عراق بدانجا کشید که برای حل معضلاتش دست یاری به سوی جمهوری اسلامی دراز کرد. تحقق استراتژی آمریکا، عجالتا با بن بست روبرو گردید و احتمال وقوع جنگ و لشکر کشی نظامی آمریکا به ایران مدام کاهش یافت. دولت آمریکا تلاش نمود از طریق برجسته کردن خطر دست یابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته ای، قدرت های جهانی را لاقبل برای فشار اقتصادی و سیاسی به جمهوری اسلامی با خود هم رای سازد. تا مرحله ای در پیشبرد این سیاست نیز موفق بود، اما به همان نسبت که ناتوانی سیاسی و نظامی خود را بیشتر بر ملا ساخت، در این عرصه نیز باین بست روبرو گردید. چرا که رقبای آمریکا خواهان حفظ وضع موجود و حفظ منافع اقتصادی و سیاسی خود در ایران بودند.

بر مبنای آنچه رخ داد و به آن اشاره شد، منطقا باید نتیجه گرفت که اکنون احتمال وقوع جنگ میان آمریکا و جمهوری اسلامی، بیش از هر زمان دیگر تضعیف شده است و آمریکا درحالی که هنوز قادر به مهار اوضاع در عراق نیست، توان گشودن جبهه دیگری را در ایران ندارد. وقتی که حتا نیروی نظامی ناتو پس از گذشت چند سال از اشغال افغانستان، تازه باید برای بازپس گرفتن شهرهایی که طالبان مجددا به اشغال خود در آورده است، اقدام کند، تحت چنین شرایطی صحبت از جنگ و اشغال نظامی ایران بیشتر به شوخی می ماند تا مسئله ای جدی. به آنچه که گفته شد، باید عوامل بازدارنده دیگری را نیز افزود. تشدید تضادها و اختلافات درونی هیئت حاکمه در آمریکا و نیز تضادها و رقابت قدرت های امپریالیست، بیش از پیش به مانهی بر سر راه پیشبرد اهداف و مقاصد جنگ طلبانه بوش تبدیل شده اند. این همه اما نه بدان معناست که اصلا قدرت نظامی جمهوری اسلامی قابل قیاس با آمریکا است و نه دست برداشتن آمریکا از ادعاهایش در خاور میانه. این واقعیتی غیر قابل انکار است که امپریالیسم آمریکا حتا بدون استفاده از سلاح هسته ای، از این قدرت نظامی

برخوردار است که با سلاح های پیشرفته اش، شهرهای ایران را با خاک یکسان کند. با این همه اما نمی تواند ایران را به اشغال خود در آورد. وضعیت ایران بسی پیچیده تر و اشغال آن بسیار دشوارتر از عراق خواهد بود. آمریکا زمانی می تواند از جنگ صحبت کند که ارتشی لاقبل یک میلیونی را برای اشغال بسیج کرده باشد. این البته نه نافی احتمال وقوع جنگ در آینده ای نا معلوم است، چرا که تضادها و اختلافات به جای خود باقی ست، و نه مثلا اقدام نظامی آمریکا و یا اسرائیل برای بمباران مراکز هسته ای. این یک درگیری محدود خواهد بود که هر دو طرف در کنترل آن ذینفع اند و نمی توان بر آن نام جنگ نهاد. به هر حال هیچ فا کت عینی که نشان دهنده قریب الوقوع بودن یک جنگ میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا باشد وجود ندارد و احتمال وقوع جنگ، امروز ضعیف تر از هر زمان دیگر در سه، چهار سال گذشته است. با این توضیح، برجسته کردن مسئله جنگ در چنین شرایطی فقط می تواند یک معنا داشته باشد. منحرف ساختن مبارزه مردم از مسیر واقعی خود که همانا مبارزه برای سرنوشتی جمهوری اسلامی ست.

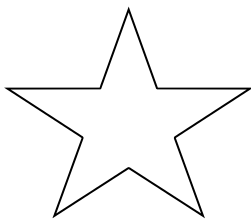
بنابراین، اگر جنگی قریب الوقوع در چشم انداز نیست، پس ماجرای این همه سرو و صدا بر سر قریب الوقوع بودن جنگ و هیاهو بر سر ایجاد جبهه های صلح و ضد جنگ چیست؟

جریان موسوم به "شورای ملی صلح" چیزی را پنهان نمی کند. می خواهد راهی برای غلبه بر بحران های داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ارائه دهد. این جریان که نیروی جلو صحنه اش بورژوازی به اصطلاح ملی- مذهبی و جمهوری خواهان در اپوزیسیون و پشت صحنه آن طیف موسوم به اصلاح طلبان درونی جمهوری اسلامی قرار گرفته اند، حرف اش این است که جناح حاکم با اقدامات نسنجیده خود، "با تحریک فضای جهانی و مخصوصا دولت آمریکا" کار را به جانی رسانده که "امروز در برابر خطر تجزیه قرار داریم" باید از طریق "فشار بر دولت، او را وادار به واقع گرایی کنیم" انتخابات مجلس در پیش است. "کمیتة انتخابات آزاد" هم ایجاد شده است. دولت باید انتخابات آزاد را بپذیرد و دست از لجبازی بردارد. وقتی که این انتخابات آزاد صورت گرفت و چهره های نازنین صلح دوست، امثال ابراهیم یزدی، عزت الله سحابی، خاتمی، کروی، رفسنجانی والی آخر که سفیر صلح بین المللی آنها نیز شیرین عبادی ست، انتخاب شدند، آنگاه جمهوری اسلامی، به تصمیمات شورای امنیت گردن می نهد. حقوق بشر را معمول می دارد. میهن نجات خواهد یافت و مردم با خیال آسوده به زندگی در رفاه، صلح و آزادی خود ادامه خواهند داد! روشن است که در اینجا مسئله صلح، دست آویز و تاکتیکی برای رقابت گروه ها و فراکسیون های بورژوائیست و نه چیزی فراتر از آن. پس به کنه قضیه که نگاه کنیم، تاکتیکی ست از نمونه رفراندوم بیست میلیونی. در این اثنا زرمه هائی ظاهرا از چپ برخاست. چه نشسته اید که "استقلال" و "هویت" مان در

## مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت

نوامبر، و پس از ۹ روز مبارزه، عجالتا تا روز بیست دسامبر و تا تعیین نتیجه مذاکرات سه جانبه میان نمایندگان دولت، کارفرما و کارگران خاتمه دهند. این موج عظیم اعتصابی که می توانست با بسیج افکار عمومی و ایجاد زمینه های وحدت و همکاری با سایر بخش های جنبش کارگری، ضربه خردکننده ای به سیاست های راست روانه و ضد کارگری دولت وارد آورد، با سازشکاری و کارشکنی رهبران عجالتا و بدون نتیجه ای مشخص متوقف شد.

رشد گرایشات سازشکارانه رهبران و تعمیق رادیکالیسم در میان بدنه اتحادیه ها، به مثابه یکی از نتایج اعمال سیاست های راست روانه و آشتی ناپذیر از سوی دولت سرمایه داران، تنها محدود به فرانسه نبود. مبارزات رانندگان قطارهای بین شهری آلمان در دو جبهه، یکی در مخالفت با رهبران سازشکار و دیگری علیه سیاست های ضد کارگری "راه آهن دولتی آلمان"، نمونه دیگری از این دست بود. اختلافات از اواسط ماه ژوئیه امسال و با رد خواست رانندگان قطارمینی با افزایش دستمزدها آغاز شد. مدیریت "راه آهن دولتی آلمان" دستور مستقیم از صدر اعظم این کشور داشت که جنبش اعتراضی کارگران را با قاطعیت متوقف سازد. پیامد این امر، گسترش روحیه مبارزه جویی در میان کارگران بود. آنها زمانی که با مخالفت رهبران اتحادیه سراسری کارگران راه آهن مواجه شدند، راه خود را از این رهبری سازشکار جدا نموده و پرچم مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی خود را به دست گرفتند. نتیجه این کار موجی از حرکت متحد و یکپارچه بود که از اواسط ماه نوامبر تا اوایل ماه دسامبر به صورت یکرشته اعتصابات دو و سه روزه انجام گرفت. با بی نتیجه ماندن تمام اقدامات کارشکنانه رهبری اتحادیه سراسری کارگران راه آهن دولتی و مدیریت این شرکت و برغم تبلیغات منفی علیه اعتصابیون، حمایت مردم از این حرکت رفته، رفته افزایش یافت. تعمیق این حرکت، که می توانست آتش مبارزه را در میان دیگر کارگران شعله ور ساخته و راه مبارزه مستقل را در پیش روی آنان بگشاید، نگرانی را در میان سردمداران دولت دامن زد. سرانجام رانندگان اعتصابی اعلام نمودند که در صورت عدم رسیدگی به خواست خود، دست به اعتصابی نامحدود می زنند. این هشدار توام با ادامه مبارزه متحد رانندگان قطار راه آهن دولتی آلمان، که نشان از درجه بالای سازماندهی، رشد آگاهی و انضباط جمعی آنان داشت، سرانجام با عقب نشینی دولت سرمایه داران و پیروزی بی سابقه ی اعتصابیون به پایان رسید.



سرمایه داران بودند، به یکباره و ادار شدند که به صفوف اعتصابیون پیوسته و خود را طرفدار راه حل های رادیکال جا بزنند. اما اختلاف میان رهبران سازشکار و بدنه رادیکال به اینجا ختم نشد. در حالیکه رهبران اتحادیه ها تلاش داشتند این جنبش اعتراضی را از پشت میز مذاکره با سرمایه داران هدایت کنند، رهبران عملی کارگران، با برپایی "مجامع عمومی وسیع"، بحث و تصمیم گیری پیرامون تعیین اهداف و چگونگی پیشبرد این اعتصاب را به میان توده های کارگر بردند. فعالین رادیکال جنبش کارگری فرانسه تلاش داشتند که با وحدت و اتحاد عمل با دیگر کارگران، بویژه کارگران بخش خصوصی، جنبش اعتراضی خود را به یک اعتصاب عمومی بدل سازند. با رشد رادیکالیسم جنبش، کارگران خدمات گاز و برق شهری نیز به اعتصابیون حمل و نقل پیوستند. علاوه بر این، دهها هزار دانشجو نیز در اعتراض به "خصوصی سازی تدریجی" مراکز آموزش عالی، کلاس های درس را در ۴۳ دانشگاه تعطیل کرده و به خیابان ها آمده بودند. نقطه اوج جنبش اعتراضی که روز ۱۴ نوامبر آغاز شده بود، اعتصاب عمومی روز ۲۰ نوامبر بود. در این روز، کارگران و کارکنان دولت نیز در اعتراض به دستمزدها و حقوق خود به صف اعتصابیون پیوستند. به این ترتیب، نزدیک به ۵ میلیون کارگر و کارمند کارها را تعطیل کرده و نزدیک به یک میلیون نفر در خیابان های شهرهای فرانسه دست به راه پیمائی زدند. در صف مقابل جنبش اعتراضی کارگران، دانشجویان و محصلین، دولت سرمایه داران قرار داشت. دولت فرانسه، به گفته رئیس جمهورش، مصمم بود تا ضمن ایستادگی در مقابل اعتراضات کارگران و "خواست های غیر منطقی آنان"، با توسل به راه حلی سیاسی و در پشت میز مذاکره به این حرکت خاتمه دهد. به این دلیل، از همان آغاز اعلام نمود که تنها زمانی حاضر به مذاکره با کارگران است که آنان خیابان ها را ترک کرده و به سر کارهای خود بازگردند. رسانه های گروهی وابسته به طبقات دارا، تبلیغات وسیعی علیه کارگران به راه انداختند و ادعا کردند که بخش وسیعی از مردم مخالف این اعتصاب هستند. مخالفت اعتصابیون با تغییر قانون باننشستگی، "خودخواهی" و "غیردموکراتیک" خوانده شد. قلمزنان مدافع کار مزدوری، به نام "برابری"، از خوانندگان خود سوال می کردند که چرا باید بین سن باننشستگی کارگران تفاوت باشد، و به این ترتیب تلاشی آشکار با هدف ایجاد اختلاف و تفرقه میان کارگران در جریان بود. در چنین فضائی از کارشکنی و سازشکاری رهبران اتحادیه ها و سیاست "مشیت آهنین" دولت سرمایه داران بود که کارگران پذیرفتند اعتصاب خود را روز ۲۳

مبارزات چند هفته گذشته میلیونها کارگر در کشورهای مختلف اروپائی، نظیر فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلستان و جمهوری اسلوانی، به روشنی مهر و نشان دگرگونی های سیاسی ماههای اخیر را داشت. این دگرگونی ها را در خطوط کلی می توان گردشی به راست در میان احزاب حاکم و پیشبرد سیاست های ضد کارگری بلوک امپریالیستی "اتحادیه اروپا" برشمرد. تشدید قطب بندی طبقاتی، ایجاد صف بندی های جدید، تعمیق اختلاف و تضادها در درون جنبش کارگران کشورهای بزرگ این منطقه از جهان سرمایه داری از جمله نتایج ناگزیر این روند بوده است. آخرین نمونه این دگرگونی ها، انتخابات ماه می فرانسه و کسب قدرت دولتی توسط جناح راست سرمایه داران این کشور بود. بورژوازی فرانسه، با پیروزی نیکلا سارکوزی، ضمن تقویت اتحاد در میان صفوف پراکنده خود، پیشبرد سیاست های ضد کارگری، نظیر تغییر قانون باننشستگی بخش بزرگی از شاغلین دولتی، اخراج هزاران کارگر و کارمند دولت به بهانه "تعدیل انسانی" و افزایش معافیت های مالیاتی صاحبان سرمایه، را در دستور کار گذاشته است. برای رسیدن به این اهداف، سردمداران دولت، نوک اصلی حمله خود را متوجه رادیکال ترین بخش جنبش کارگری فرانسه، یعنی کارگران حمل و نقل دولتی، نمودند. سرمایه داران امیدوارند که با شکست پیشاهنگ جنبش کارگران فرانسه، بتوانند سیاست های خود را با مقاومتی کمتر به دیگر بخش های طبقه کارگر تحمیل نمایند. سرانجام روز ۱۸ اکتبر، پس از چند هفته صف آرانی و تدارک، نخستین اعتصاب عمومی کارگران حمل و نقل، در مخالفت با دست اندازی دولت سرمایه داران به حقوق باننشستگی آنان، بر پا شد. این حرکت، برغم سازشکاری رهبران اتحادیه ها، نخستین قدرت نمایی کارگران و شیپورآماده باش برای برپایی اعتراضات وسیع تری بود. پس از این اعتصاب، دو تلاش موازی در صفوف اتحادیه های کارگری آغاز شد. از یک سو، رهبران سازشکار اتحادیه ها، مرعوب از گردش به راست دولت و نگران از رشد رادیکالیسم در صفوف کارگران، برای حفظ امتیازات خود، راه سازش با سرمایه داران و به شکست کشاندن جنبش اعتراضی را در دستور کار گذاشتند، و از سوی دیگر، بدنه فعال و رادیکال اتحادیه ها، راه مبارزه مستقیم، بسیج، تشکل و تعمیق روحیه مبارزاتی کارگران را در پیش گرفتند. دوران "صلح مسلحی"، که از اواسط ماه اکتبر میان دو طبقه اصلی جامعه فرانسه آغاز شده بود، سرانجام با اعتصاب دهها هزار کارگر حمل و نقل در روز ۱۴ نوامبر وارد دور جدیدی از کشمکش ها شد. رهبران سازشکاری که تا آخرین روز پیش از آغاز این اعتصاب، در پی سازش و بند وبست با دولت

## زنده باد استقلال طبقاتی کارگران



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت:

## ۱۶ آذر، روز دانشجو

### دانشجویان مبارز!

جنبش دانشجویی از هنگام شکل گیری آن در ایران، همواره یکی از جنبش های پیشتاز مبارزات توده های زحمتکش مردم، علیه ارتجاع داخلی و بین المللی بوده است.

سراسر دوران رژیم سلطنتی محمد رضا شاه، سرشار از مبارزات قهرمانانه دانشجویان علیه طبقات ارتجاعی داخلی و امپریالیسم بود. تمام تلاش مرتجعین، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای درهم شکستن این جنبش که سد مقاومت در برابر اختناق و دیکتاتوری عربان بود، ناکام ماند. تظاهرات دانشجویان در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ علیه ورود نیکسون، نماینده امپریالیسم آمریکا و حامی رژیم کودتائی شاه که به سرکوب خونین این جنبش و مرگ سه دانشجوی مبارز، قندچی، بزرگ نیا و رضوی انجامید، به وضوح این حقیقت را نشان داد.

این سرکوب و کشتار نیز نتوانست، جنبش دانشجویی را از پای در آورد. بالعکس، روحیه رزمندگی و مبارزه جوئی در درون جنبش دانشجویی افزایش یافت. دانشجویان، حتا در اوج دیکتاتوری رژیم شاه در سال های دهه چهل بزرگترین اعتصابات و تظاهرات را که ماندگارترین آنها، تظاهرات و راهپیمائی در جریان مرگ تختی و تظاهرات قهرآمیز بر سر گران شدن بهای بلیط اتوبوس های شرکت واحد بود، بر پا کردند. از درون همین جنبش رادیکال و مبارزات آن بود که جنبش مسلحانه چریکهای فدائی، علیه رژیم شاه و امپریالیسم پدید آمد و گسترش یافت. همین جنبش دانشجویی ست که نقش بسیار مهم و ارزشمندی در جریان سرنگونی رژیم شاه ایفا کرد.

مرتجعینی که با حمایت قدرتهای امپریالیست، قدرت را به دست گرفتند، تا انقلاب توده های زحمتکش مردم ایران را درهم بشکنند، شدیداً از جنبشی که تحت رهبری جریانات چپ و مارکسیست و تشکل های رزمنده ای همچون پیشگام، عمیقاً رادیکال شده بود، شدیداً هراسناک بودند. لذا از پای در آوردن این جنبش را در دستور کار قرار دادند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹، با هجوم گله های حزب الهی، تحت رهبری تشکل دولتی موسوم به دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه، سرکوب گسترده این جنبش دانشجویی به مرحله اجرا در آمد. ده ها دانشجو در دانشگاه های سراسر کشور به دست این مرتجعین به قتل رسیدند. صدها تن دستگیر و روانه زندان ها گردیدند. دانشگاهها تعطیل و تمام دانشجویان و استادان مبارز تصفیه شدند.

رژیم جمهوری اسلامی با برقراری سیستم تفتیش عقاید برای گزین کردن دانشجویان و استقرار سیستم جاسوسی و پلیسی توسط انجمن های اسلامی و در راس آنها دفتر تحکیم وحدت، بر این پندار بود که برای همیشه این جنبش را از سر راه برداشته است.

اما این خیالی عبث بود. چرا که باردیگر این جنبش آرام آرام پا گرفت و در اواسط دهه ۷۰ به رودر رویی بارزیم برخاست. با این وجود، از آنجائی که گسستی متجاوز از یک دهه در این جنبش، مبارزات و تجارب آن پدید آمده بود، می بایستی در پراتیک مبارزه، تجربه بیاندوزد، تا به جایگاه گذشته خود باز گردد. این مرحله، در مدتی کوتاه با افشای توهم پراکنی های جریان موسوم به اصلاح طلب، سپری گردید. جنبش دانشجویی از دام توهمات لیبرالی رها شد و به مرحله انقلابی-دمکراتیک گذر نمود. در جریان این تحولات است که با رادیکال تر شدن جنبش دانشجویی، گرایش چپ و سوسیالیست رشد روزافزون خود را آغاز نمود.

این رشد و گسترش گرایش چپ و سوسیالیستی، بار دیگر طبقه ارتجاعی حاکم بر ایران را به وحشت انداخته است. تمام داروخته های هیئت حاکمه، اپوزیسیون های بورژوائی قانونی، نیمه قانونی و حتا غیرقانونی نیروی خود را علیه این رادیکال ترین گرایش جنبش دانشجویی بسیج کرده اند و بار دیگر تشکل ارتجاعی تحکیم وحدت را به مقابله با آن فراخوانده اند. اما شرایط سیاسی حاکم بر جامعه ایران، جز رسوائی بیشتر چیزی عاید آنها نخواهد کرد. رشد گرایش چپ را دیگر با هیچ سرکوبی نمی شود متوقف ساخت. چرا که تنها این گرایش است که رادیکالیسم مطالبات جنبش دانشجویی را نمایندگی می کند و انعکاس دهنده مبارزات توده های کارگر و زحمتکش علیه نظم ارتجاعی و ضد انسانی حاکم است.

۱۶ آذر سمبل مبارزه جنبش دانشجویی علیه ارتجاعی داخلی و بین المللی ست. تنها جریان چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی ست که پاسدار مبارزاتی روز دانشجو ست، نه آنهایی که در خدمت باندهای رنگارنگ هیئت حاکمه و پاسداری از نظم ارتجاع موجودند و اکنون نزدیک ترین متحد بین المللی شان امپریالیسم سر تا پا جنایت کار امریکاست.

### دانشجویان سوسیالیست!

اتحاد نیروهای چپ و سوسیالیست، نیاز مرحله کنونی جنبش دانشجویی برای مقابله با گرایشات ارتجاعی و محافظه کار بورژوائی ست. این اتحاد هرگز به معنای چشم پوشی از اختلافات موجود در درون گرایش چپ نیست. روشن است که اختلافی جدی میان گرایش سوسیالیست مدافع انقلاب اجتماعی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان با آن گرایشاتی وجود دارد که به رغم ادعاهای سوسیالیستی شان، چیزی جز برافتادن سد استبداد و استقرار یک حکومت پارلمانی از طریق مجلس موسسان نمی خواهند. اما این اختلافات نافی اتحاد عمل در مقابل جریانات راست و لیبرال نیست. بدون این اتحاد های عملی، رادیکال ترین گرایش چپ جنبش دانشجویی نمی تواند به پیشروی های خود ادامه دهد.

### دانشجویان مبارز!

در حالی که شرایط داخلی و بین المللی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، بیش از هر زمان دیگر به وخامت گرائیده و تاکتیک های سرکوبگرانه که هدف آن مرعوب ساختن توده های وسیع مردم ایران بوده، با شکست روبرو شده است، امسال تعرض جنبش دانشجویی به مناسبت روز دانشجو، از اهمیت ویژه ای برای سوق دادن جنبش به جلو، برخوردار است.

مراسم روز دانشجو را به یورش دیگر علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تبدیل کنید.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

آذر ماه ۱۳۸۶

کار - نان - زادی - حکومت شورائی

## مسئله جنگ و صلح، جنگ و انقلاب

زحمتکش باید به جنگ و جمهوری اسلامی نه بگویند؟ ترجمه و بیان عملی این شعار چگونه است؟

مردم کارگر و زحمتکشی که علیه امپریالیسم و علیه جمهوری اسلامی هستند، خواهند گفت، لطف کنید و به زبان ساده و عامه فهم بگویند چگونه باید این نه را به همه گفت؟ چگونه باید به صلح رسید؟ چگونه باید در حالی که حیوانات درنده به جان یکدیگر افتاده می خواهند ما را قربانی کنند، به آنها نه بگویند؟ ممکن نیست که ما را به حال خود بگذارند و ما در کنار گود زور آزمائی به آنها نه بگویند و یا برویم وسط دو طرف درگیر بایستیم و یک دستمان را به علامت نه به سوی یکی و دست دیگرمان را هم به سوی آن دیگری دراز کنیم و نه بگویند. حقیقتی است. این شعار عمل نیست. ابراز خشک و خالی مخالفت است. شعار بی عملی است. شعار کمونیست ها باید صریح، روشن، عامه فهم و عملی باشد. شعار مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد انقلاب کارگری، آن شعاری است که تمام خط مشی کمونیست ها و هدف آنها را در جریان این مبارزه، با صراحت و بدون ابهام بیان می کند.

انقلاب کارگری، بیان روشن شعار مرگ بر امپریالیسم و مرگ بر جمهوری اسلامیست. چرا که این انقلاب تنها، علیه طبقه سرمایه دار حاکم بر ایران و رژیم سیاسی پاسدار نظم سرمایه داری موجود، جمهوری اسلامی نیست. انقلاب کارگری تیشه به ریشه امپریالیسم است. چرا که می خواهد نظم سرمایه داری موجود را براندازد. امپریالیسم ارتش، توپ و تانک و بمب افکن و موشک نیست. امپریالیسم سلطه انحصارست و سیادت سرمایه مالی. انحصارات و سرمایه مالی بین المللی، سلطه امپریالیسم را به اتکاء مناسبات سرمایه داری حفظ می کنند. اصلاً لازم نیست که حتا یک سرباز اروپائی، ژاپنی، روسی و چینی در ایران حضور داشته باشد تا سلطه امپریالیسم و انحصارات بین المللی بر بازار ایران تأمین گردد. همان مناسبات سرمایه داری موجود، حافظ و حامی سلطه انحصارات بین المللی امپریالیستی است. دیگر آن دوران سپری شده است که حتما می بایستی امثال محمد رضا شاه به عنوان چاکران گوش به فرمان امپریالیسم، سیادت سرمایه را با فرمان های سیاسی صادره از کاخ سفید، حفظ کنند. جمهوری اسلامی با استقلال سیاسی اش به مراتب بهتر از رژیم شاه همین وظیفه را انجام می دهد و بیرحمانه تر از رژیم شاه، توده های مردم را سرکوب و کشتار می کند. تاکنون عمدتاً در خدمت انحصارات و سرمایه مالی رقیب امپریالیسم آمریکا این کار را کرده است و روزی هم می تواند همین کار را برای انحصارات آمریکائی انجام دهد.

بنابراین واضح است که چرا انقلاب کارگری، علیه هر دو جبهه ارتجاع داخلی و بین المللی در آن واحد است، و چرا هر تاکتیک و شعار دیگری جز این، سرانجام یا ازجبهه ارتجاع داخلی سر برون خواهد آورد و یا ازجبهه ارتجاع بین المللی.

رژیم ارتجاعی پاسدار نظم سرمایه داری در ایران، تمام این جنگ را علیه مردم ایران به خدمت گرفت. به بهانه جنگ و دفاع از میهن، صدها هزار انسان را به قتلگاه فرستاد. دهها هزار مخالف سیاسی را کشتار کرد. رژیم اختناق و سرکوب را در حد اعلائی آن برقرار نمود. توده زحمتکش مردم را به فقر، گرسنگی و آوارگی سوق داد. واضح است که دیگر این ماجرا تکرار نخواهد شد. این را حتا جناح های رقیب بورژوائی درون رژیم هم که آن زمان مردم را به قتلگاه فرستادند، فهمیده اند و دیگر از مردم نمی خواهند، اسلحه بردارند و از جمهوری اسلامی دفاع کنند، بلکه حالا می گویند باید به دولت فشار آورد و آن را وادار به "واقع گرایی" کرد. چرا؟ دقیقاً به این علت که می دانند توده های کارگر و زحمتکش، پی به ماهیت جنگ ارتجاعی برده اند و هم اکنون پیش از آن که جنگی درگرفته باشد، خواهان برافتادن و سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. اما همین توده های کارگر و زحمتکش که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و دگرگونی تمام نظم اقتصادی- اجتماعی موجودند، مخالفین جدی و عملی امپریالیسم نیز هستند. این، همان موضع کمونیست های ایران است.

نزاعی که اکنون میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا وجود دارد، نزاع میان دو دولت ارتجاعی است. این نزاع که اکنون در عرصه سیاست خارجی نمود یافته است، مجزا از سیاست داخلی ارتجاعی آنها نیست. این هر دو دولت، در خدمت منافع اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم، اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و جاه طلبانه اقتصادی و سیاسی را در خارج از مرزهای خود دنبال می کنند. توسعه طلبی امپریالیستی و پان اسلامیتی هدفی است که این دو دولت ارتجاعی در منطقه خاور میانه دنبال می کنند. گرچه در همین لحظه، توازن قوا به نحوی نیست که جنگ قریب الوقع باشد، اما نزاع و کشمکش ادامه دارد و سرانجام در توازن قوای دیگر، حتا ممکن است چنین جنگی درگیرد. توده های کارگر ایران و آمریکا نه نقشی در این ماجرا دارند و نه نفعی. بالعکس، یک چنین جنگی به کلی علیه منافع آنهاست. بنابراین، فرضاً اگر چنین جنگی آغاز شده باشد، ما کمونیست های ایران، توده های کارگر و زحمتکش را به نبرد علیه این هردو فراموش نمی کنیم. ما در آن واحد علیه امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی هستیم. تاکتیک ما معطوف به مبارزه علیه این هر دوست. در اینجا این سوال مطرح می شود، چگونه شعار و تاکتیک می تواند هم زمان علیه امپریالیسم و جمهوری اسلامی باشد؟

برخی می گویند، نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی. تاجائی که این شعار مخالفت با امپریالیسم و جمهوری اسلامی را توأمان بیان می کند، بد نیست. اما در حد شعار هم پر از ابهام و گیج سری است. چگونه توده های کارگر و

خطر قرار گرفته است. جنگ، قریب الوقوع است. مگر نمی دانید که مقاصد امپریالیسم آمریکا در منطقه خاور میانه چیست؟ بدانید و آگاه باشید که جنگ، کشتار و ویرانی، فقر، گرسنگی، بیماری، نابودی ثروت ملی را به بار می آورد، بپا خیزید و یک جنبش جهانی علیه جنگ را به راه اندازیم. تاجائی که کمونیست ها مورد خطاب اند، آنها چیزی پنهان و پوشیده ندارند. کمونیست ها دشمنان آشتی ناپذیر امپریالیسم و مخالفین سرسخت جنگ های ارتجاعی اند. اساساً بر انداختن هرگونه جنگ و خشکاندن سرمنشأ جنگ ها، جزئی جدائی ناپذیر از آرمان و هدف نهائی آنهاست. اما کمونیست ها محاسباتشان نه بر مبنای مفروضات تخیلی، بلکه بر پایه ارزیابی دقیقاً عینی از اوضاع قرار دارد و راه و روش و تاکتیک مختص خود را برای پایان دادن به جنگ ها و رسیدن به صلح ارائه می دهند.

در اینجا بحث برسر این مسئله را کنار می نهیم که به همان علتی که جنگی قریب الوقوع در شرف رخ دادن نیست، جنبشی جهانی علیه جنگ نظیر آنچه که در جریان حمله نظامی قدرت های امپریالیست و در راس آنها امپریالیسم آمریکا به عراق شکل گرفت و صدها میلیون انسان در سراسر جهان به تظاهرات و اعتراض برخاستند، وجود ندارد. اما برای یک لحظه فرض کنیم که هم اکنون ارتش های آمریکا و جمهوری اسلامی برای شلیک کردن به سوی یکدیگر آماده اند و چند روزی یا حتا چند ماهی دیگر جنگ رخ خواهد داد. چه باید کرد؟ انسان های خیر و صلح دوستی پیدا می شوند که به ما می گویند، مقاصد امپریالیستی و توسعه طلبانه آمریکا برکسی پوشیده نیست. نزاع برسر چاه های نفت است و ما باید در مقابل آن بایستیم. اما چگونه؟ پاسخ می شنویم با حضور در جبهه جنگ علیه امپریالیسم و فراخوانی توده های کارگر و زحمتکش به این جبهه. بسیار خوب، تکلیف مردم با جمهوری اسلامی چه می شود؟ فعلاً چیزی در این باره نمی شنویم. سکوت حاکم است. اما این سکوت معنا دار است. نمی شود علیه یک جبهه جنگید و گفت با جبهه دیگری که آنها در حال جنگ است، کاری نداریم. ته و توی قضیه را که در بیاورید به اینجا می رسید که باید در کنار جمهوری اسلامی و دست در دست جمهوری اسلامی علیه امپریالیسم آمریکا جنگید، و چون هنوز جنگی آغاز نشده است، باید به نحوی با جمهوری اسلامی کنار آمد و برای رفع تمام خطرات به جبهه "شورای ملی صلح" پیوست. یا لااقل در خدمت آن قرار گرفت.

روشن است که کمونیست ها پای در این مسیر نخواهند گذاشت. اولاً- آنها و توده های کارگر و زحمتکش مردم ایران تجربه هشت سال جنگ ارتجاعی دولت های ایران و عراق را با خود دارند. حتا آنهایی که در آن مقطع به موضع دفاع طلبی در غلطیدند، سرانجام دریافتند که چه اشتباه و وحشتناکی مرتکب شدند. بورژوازی ایران و

زنده باد سوسیالیسم

## دسته بندی های درون رژیم، حامل توهم در میان توده ها

اهمیت داشته و تا کنون به اجرا گذاشته شده و در آینده نیز بدان عمل خواهند کرد، استمرار بخشیدن به حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی با شعار محوری "مصلحت نظام" بوده است.

مصلحت نظام یعنی حفظ قدرت و حاکمیت اسلامی رژیم به هر شکل ممکن. وقتی مسئله حفظ قدرت با استفاده از ترفند "مصلحت نظام" توسط خمینی تبیین گردید، و جناح های رنگارنگ رژیم و همه دست اندرکارانش خود را ملزم به پیگیری آن دانسته اند، دیگر چه فرقی می کند که از سبب مارگری انتخبات شورای نگهبان، نمایندگان کدام گرایش بورژوازی بیرون بیاید. لاریجانی بر مسند قدرت بنشیند یا کروبی؟ قالیباف چهره پیروزمند این میدان باشد یا احمد توکلی؟ محسن رضایی پیشبرنده اهداف خمینی باشد یا معین چهره "برگزیده نیروهای" اصلاح طلب" و اپوزیسیون" رفرمیست جمهوری اسلامی؟ اتفاقا در حاکمیت جمهوری اسلامی و در سایه قانون اساسی و شورای نگهبان آن، هر کدام از این افراد برگزیده نظام و شورای نگهبان، که پیروزمند میدان "رقابت" باشند، عملا فقط در حد یک "مهراه" نظام بوده و وظیفه حفظ جمهوری اسلامی زیر پوشش شعار ماکیاولیستی "مصلحت نظام" بر دوشان گذاشته خواهد شد. تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی نیز عملا به معنای استمرار فقر، گرانی، گسترش فحشا و اعتیاد، سرکوب خلق های تحت ستم، عدم امنیت اجتماعی و بی حقوقی برای زنان، سرکوب جنبش طبقاتی کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی، سرکوب حرکت های اعتراضی توده ها، و در یک کلام گسترش ارباب، وحشت، زندان، شکنجه و اعدام در جای جای جامعه است. مهم این است که بنا به مقتضیات زمان و موقعیت سیاسی رژیم، کدام شیوه اجرایی در حفظ قدرت، موثرتر باشد. تا بنا بر "مصلحت نظام" امر پیشبرد آن توسط مقامات جمهوری اسلامی دنبال گردد. (۱)

در دهه اخیر تنوع و گوناگونی زیر مجموعه های دو جریان اصلی تشکیل دهنده جمهوری اسلامی، یعنی دو جریان "اصولگرا" و "اصلاح طلب"، آنچنان قارچ گونه در حال گسترش و تکثر بوده است، که عملا بیانگر تلاش گسترده این جریانات جهت ایجاد توهم در میان افشاری از جامعه نسبت به ماهیت کل حاکمیت جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام به غایت ارتجاعی و سرکوبگر است. اگر چه سهم نیروهای رفرمیست، آنهم در قالب "اپوزیسیون" جمهوری اسلامی در ایجاد این توهم بیش از خود تشکل های رنگارنگ درون رژیم بوده است.

از آنجا که نیروهای رفرمیست بر اساس منافع طبقاتی شان، مخالف انقلاب اجتماعی هستند، و به تبع آن سرنوشتی جمهوری اسلامی را از طریق یک قیام عمومی و انقلاب اجتماعی، آنهم با ماهیت ضد سرمایه داری در تضاد با منافعی شان می بینند، به رغم همه ادعاهایی که داشته و دارند عملا در جهت استمرار و بقا جمهوری اسلامی کمک کرده اند. جریانات رفرمیست با هدف اصلاح یا تغییر رژیم از درون، همواره در صدد بر آمده اند با کشف جناحی از حاکمیت، به عنوان

در دهه شصت سپری کرده اند. دوران کشتارهای جمعی، سال های داغ و درفش و زندان، دوران شکنجه انقلابیون و به مسلخ بردن ده ها هزار نفر از نیروهای کمونیست و انقلابی. که اتفاقا همه این جنایات در سایه اقتدار و حاکمیت بلافصل خمینی صورت گرفت. حال باید پرسید آنان که خود مجری سیاست جنون آمیز خمینی در آن سال های خوف و وحشت بوده اند، چگونه خود را به فراموشی تاریخی زده و با هزاران ترفند انتظار دارند توده ها را نیز به گستره این فراموشی بکشانند.

در حاکمیت جمهوری اسلامی و در سایه ولایت فقیه و شورای نگهبان آن، برای توده های زحمتکش جامعه چه فرقی می کند که رییس جمهور چه کسی باشد؟ خامنه ای باشد یا رفسنجانی؟ احمدی نژاد باشد یا خاتمی؟ اتفاقا تمامی این دوره ها را توده ها تجربه کرده و نتایج آن را هم با پوست و گوشت شان لمس کرده اند. مستثنا از اینکه این افراد چه اختلاف نظرهایی در پیشبرد سیاست های اجرایی شان داشته اند، حاصل برای توده ها و اقشار زحمتکش جامعه چه بوده است؟ در کدام دوره، سنگینی بار گرانی و تورم از دوش مردم کاسته شده است؟ در ایام ریاست جمهوری کدامشان قانونی به نفع کارگران و اقشار تهری دست جامعه به اجرا در آمده است؟ مگر نه اینکه در تمامی این دوره ها، زنان به انحاء مختلف سرکوب و از ابتدائی ترین حقوق فردی و اجتماعی شان محروم بوده اند؟ کارگران سرکوب شده، معلمان رنجشان افزون تر گشته و دانشجویان به خاطر پیگیری مطالبات صنفی - سیاسی شان شدیدترین فشار ها را متحمل گردیده اند. در کدام دوره از مجلس ارتجاع، قانونی در جهت حذف آپارتاید جنسی به نفع زنان تصویب شده است؟ در سرنوشت ملیون ها کارگر استثمار شده و توده های زحمتکش جامعه چه تاثیری داشته است که رفسنجانی بر ریاست مجلس ارتجاع رژیم تکیه زده باشد یا ناطق نوری؟ کروبی رییس مجلس باشد یا حداد عادل؟ برای توده ها و مردم زحمتکش ایران، در همواره بر همان پاشنه چرخیده است.

با این وجود نباید اینگونه برداشت گردد که اختلاف موجود میان این افراد و جریانات منتسب به آنان، اختلافی صوری و نمایشی است. بلکه برعکس اختلاف و تضاد موجود میان شان کاملا جدی هم است. اما آنچه باید مد نظر قرارگیرد همانا ماهیت این تضادهاست. تضادهایی که بر بستر گسترش مبارزه طبقاتی توده ها، گرایش های مختلف بورژوازی درون نظام را در اتخاذ شیوه های متفاوت و قابل اعتماد برای جلوگیری از یک انقلاب عمیق اجتماعی و حفظ حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی به مقابله با هم کشانده است. چنانکه تا کنون دیده ایم، به رغم همه تضاد های موجود میان مسئولان و دست اندرکاران رژیم، آنچه برای همه آنها و جریان های منتسب به آنان

و افکار قرون وسطایی خمینی و دارو دسته اش شکل گرفته است، کاملا طبیعی خواهد بود که توده های میلیونی کشور، بر اساس تجارب عینی شان خمینی و به تبع آن روحانیون را نماد و سمبل تمام جنایات رژیم به حساب آورند. بنابر این دور از انتظار نیست که همه نیروهای تشکیل دهنده رژیم، مستثنا از تضادهایشان، جهت کسب اعتبار برای خمینی، رژیم و کلیت "روحانیون" در تلاش باشند. چنانکه دیدیم در سال های نخست حاکمیت جمهوری اسلامی همزمان با ایجاد اولین شیار در دیوار توهمات ذهنی مردم نسبت به رژیم، با توافق شخص خمینی بخشی از روحانیون، با عنوان "مجمع روحانیون مبارز" سفره خود را از کلیت "جامعه روحانیت مبارز" جدا کردند. و دیدیم چگونه تنها تشکیلات روحانیون که تا آنروز با ادعای رهبری "انقلاب اسلامی"، کلیه طلاب و روحانیون کشور را در خود جمع کرده بود، به یکباره به صورت دو تشکل جدا از هم رسالت بقا و استمرار جمهوری اسلامی را به عهده گرفتند.

اگر چه این انشفاق بر بستر دو برداشت متفاوت از مبانی "فقهی" و "دینی" صورت گرفت. اگر چه "مجمع روحانیون مبارز" در صدد بر آمده بود برای جلوگیری از گسترش شکاف در توهم توده ها نسبت به رژیم، روحانیون و مبانی دینی، خود را از سنخ دیگری غیر از "جامعه روحانیت" نشان دهد، اما در دو رکن اصلی سیاست رژیم، یعنی پیشبرد امر سرکوب توده ها با محوریت نابودی نیروهای مبارز، انقلابی و کمونیست از یک طرف و از طرف دیگر حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی به هر قیمت، نه تنها از "جامعه روحانیت مبارز" چیزی کمتر نداشت بلکه در مواردی بیشتر از "رقیبان شان" به سیاست سرکوب و کشتار جمعی خمینی وفادار ماندند.

از آنزمان تا کنون، این دو تشکل که یکی خود را نماد "اصولگرایی" می داند و آن دیگری با عنوان طرفداری از "خط امام"، چهره ای "اصلاح طلب" به خود گرفته است، زیر مجموعه های مختلفی را رهبری و نمایندگی کرده اند. هر چند در دهه اخیر تشکل های زیر مجموعه آنها، الزاما و به ظاهر لباس روحانیت بر تن ندارند، اما به لحاظ سیاسی و ایدئولوژی از سنخ همان دو گروه اصلی روحانیت به شمار می روند.

از آنجا که خود خمینی و اندیشه های او نماد روشنی از ارتجاع، سرکوبگری و واپسگرایی قرون وسطایی بوده، "روحانیون مبارز" و دیگر تشکل های مدافع "خط امام" باید به این تناقض پاسخ دهند که چگونه می خواهند هم مجری "خط خمینی" و افکار او در جامعه باشند و هم خود را "اصلاح طلب" بدانند. انتساب نیروهای "اصلاح طلب" و در راس آنان "مجمع روحانیون مبارز" به "خط امام" در شرایطی اعلام می گردد که توده های میلیونی جامعه، یکی از خوف انگیزترین دوران حیات شان را

## جمهوری اسلامی و تضادهایی که همزاد آن هستند

با گذشت دو سال از عمر دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد، رویای جریان موسوم به اصول‌گرایان درباره‌ی یک دست شدن حاکمیت به پایان خود رسید. به قدرت رسیدن دولت کنونی نه تنها نتوانست از حدت و شدت تضادها در میان بالایی‌ها بکاهد، بلکه موجب چند پاره‌گی جناح موسوم به اصول‌گرایان نیز شد.

برکناری ۵ وزیر و ۲ معاون رییس جمهور، شایعه برکناری چندین وزیر دیگر از جمله وزیر ارشاد، کشور و کار، درگیری‌های رو به تزاید دولت با جریان مسلط در قوه قضاییه به ویژه شخص هاشمی شاهرودی رییس این قوه، برکناری لاریجانی به رغم موقعیت ویژه و ممتاز او در جریان فوق، برکناری "نوالقدر" جانشین وزیر کشور که یکی از چهره‌های قدرتمند و با نفوذ جریان فوق به شمار می‌آید، استیضاح در دست بررسی وزیر جهاد کشاورزی توسط نمایندگان مجلس، شکل گیری فراکسیون اصول‌گرایان مستقل در مجلس، تنها نمودهایی از تضادهایی است که در میان جریان موسوم به اصول‌گرایان به شکلی حاد شکل گرفته و بی شک در آستانه انتخابات فرمایشی مجلس هشتم اوج خواهد گرفت. دیگر آش آن قدر شور شده است که حتی شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان و از حامیان پروپا قرص احمدی‌نژاد نیز به صدا درآمده و در سرمقاله روزنامه کیهان خواستار دقت بیشتر در عزل و نصب‌ها شده است.

اگر از زمان روی کار آمدن جریان اصلاح طلبان حکومتی، احزابی چند از اصلاح طلبان حکومتی مانند مشارکت، همبستگی، اعتماد ملی و غیره شکل گرفتند؛ امروز تعداد احزاب مربوط به جریان محافظه کار حکومت سر به ده‌ها می‌زند. دولت احمدی‌نژاد از زمان روی کار آمدن تاکنون، دایره مدیران تحت امر خود را روز به روز تنگ‌تر ساخته و در این مسیر حتی بسیاری از مدیران وابسته به جریان فوق نیز مشمول تصفیه شده‌اند. "علی شکوهی" نویسنده سایت "تابناک" و رفعت بیات نماینده مجلس از تصفیه‌هایی در وزارت خانه‌های آموزش و پرورش و کشور صحبت کرده‌اند که شامل بسیاری از نیروهای جناح فوق شده است. براساس گزارش فوق یکی از دلایل اختلاف وزیر کشور با احمدی‌نژاد موضوع برکناری برخی از مدیرانی است که احمدی‌نژاد خواستار آن شده است. براساس مقاله "علی شکوهی" در سایت "تابناک" در وزارت آموزش و پرورش کمیته‌ای توسط احمدی‌نژاد و دارودسته‌اش تشکیل یافته بود که همه‌ی تغییرات مدیریتی باید زیر نظر آن کمیته صورت می‌گرفت و در واقع قدرت این کمیته از وزیر آموزش و پرورش بسیار فراتر بود.

اما آن چه که تاکنون از آن صحبت شد، تنها به یک جناح از حاکمیت مربوط می‌شود. واقعیت این است که درگیری در میان جناح‌های مختلف حاکمیت، از به اصطلاح محافظه‌کاران گرفته تا میانه‌روها و اصلاح طلبان به شکلی کاملاً بحرانی رخ نمایانده است. دستگیری موسویان از عناصر وابسته به رفسنجانی به اتهام جاسوسی هسته‌ای و سپس تبرئه او از سوی قاضی پرونده

در رابطه با این اتهام، آن هم درست چند روز پس از آن که احمدی‌نژاد در سخنرانی خود در مشهد بار دیگر از جاسوسی هسته‌ای جناح رقیب صحبت کرد و سخنگوی دولت خواستار محاکمه علنی موسویان شده بود، از نمونه‌های برجسته‌ی روزهای اخیر است.

جدا از اخباری که امروزه می‌توان در این ارتباط در رسانه‌های مختلف خواند، این سوال مطرح است که رشد تضادهای درون حاکمیت نتیجه چه عامل و یا عواملی است و چشم‌انداز این تضادها چیست؟ آیا حاکمیت خواهد توانست این تضادها را تخفیف دهد و یا شاهد ادامه این روند و حتی رشد این تضادها خواهیم بود؟

واقعیت این است که از بدو تولد جمهوری اسلامی، شاهد تضادهایی در درون حاکمیت بوده‌ایم. تضادهایی که گاهی اوج گرفته و گاهی به صورت موقت کاهش یافته و یا به عبارت بهتر به دلایلی بر آن سرپوش گذاشته می‌شد. این موضوع را در دهه‌ی اول حاکمیت جمهوری اسلامی و به دلایلی از قبیل جنگ، حضور خمینی و نقش ویژه وی و سرکوب و کشتار وحشیانه‌ی مخالفین شاهد بودیم. هر چند در همان سال‌ها نیز شاهد راندن جریان‌های نظیر نهضت آزادی، بنی‌صدر و منتظری از حاکمیت بودیم؛ اما با مرگ خمینی و پایان جنگ، زمینه برای رشد جهشی تضادهای درون حاکمیت بر بستر واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی جامعه فراهم گردید.

آن چه که با قیام ۵۷ در ایران رخ داد در واقع خلع ید از آن بخش از بورژوازی بود که در سایه قدرت سیاسی به سرمایه‌های افسانه‌ای دست پیدا کرده و به بورژوازی بزرگ آن زمان تبدیل شده بود. با خلع ید از این جناح، جناح‌های مختلف بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی و پیدا کردن نقش هر چه بیشتر در قدرت به تلاش‌های خود افزوده و در این راه به مقابله با یکدیگر برخاستند که حاصل آن چیزی نبود جز تضادهایی که در طول حیات حکومت همواره با آن همراه بوده و در واقع همزاد آن می‌باشد.

اما این تنها دلیل تضاد در میان بالایی‌ها نیست. جمهوری اسلامی با بحران به دنیا آمد و هرگز نتوانست از این بحران خلاصی یابد. بحران اقتصادی و ساخت سیاسی حاکم نتیجه‌ای نداشت جز تشدید فقر، شکاف عمیق طبقاتی و در نهایت بحران عمیق اجتماعی و سیاسی. جمهوری اسلامی به دلیل ساخت ویژه آن و نیز نقش قدرت سیاسی در منافع اقتصادی به ویژه از طریق رانت، هرگز نتوانست گامی موثر در حل و یا حتی تخفیف این بحران‌ها بردارد. رشد بحران و تعمیق آن نتیجه‌ی دیگری که در پی داشت، رشد تضاد در میان بالایی‌ها بود. آن چه که امروز شاهد آن هستیم و راه حل‌هایی که جناح‌های مختلف بورژوازی حاکم ارایه می‌دهند از جمله در مورد برخورد با جنبش‌های، بحران سیاسی در روابط بین‌الملل به ویژه در ارتباط با سیاست هسته‌ای دولت و سیاست‌های اقتصادی نتیجه همان تعمیق بحران اقتصادی و سیاسی است که جناح‌های مختلف حاکمیت را به وحشت انداخته است.

ویژگی‌های ساختار سیاسی ایران، در ارتباطی

مستقیم با ساختار اقتصادی آن قرار دارد. نقش نفت در اقتصاد و سرمایه‌های که از این طریق به دولت تزریق می‌شود نقش و اهمیت خاصی به دولت می‌دهد. قدرت اقتصادی دولت، همان نکته‌ی مهمی است که بسیاری از دعوای جناح‌های مختلف بورژوازی بر سر آن صورت می‌گیرد و حتی سیستم بسته‌ی حکومتی تا حدودی به همین نکته مربوط می‌شود. جناحی که بر سر قدرت می‌آید با استفاده از همه‌ی اهرم‌های قدرت سعی می‌کند قدرت و موقعیت خود را حفظ کند.

از همین رو دست به محدود کردن جناح‌های رقیب و حذف آن‌ها می‌زند. در این میان دولت احمدی‌نژاد نه تنها به حذف جناح‌های رقیب اقدام کرد، بلکه دایره را بسیار محدودتر کرده و بسیاری از شرکای سابق را نیز از نعمت نشستن بر سر سفره نفت محروم کرد!!

با توجه به آن چه که گفته شد می‌توان علل وجود تضاد در میان بالاهایی را در دلایل زیر خلاصه کرد، اول اختلاف منافع در میان طیف‌های گوناگون بورژوازی حاکم و نقش و منافع اقتصادی که با کسب قدرت سیاسی عجین گشته است، دوم بحران سیاسی و اجتماعی که حتی زایشگر بحران در روابط بین‌الملل نیز می‌باشد و سوم ساختار سیاسی عقب افتاده‌ی حاکم که به جای سیستم‌های مدرن بورژوازی مانند سیستم حزبی به یک سیستم ملوک الطوائفی بیشتر شباهت دارد.

اما نتیجه‌ای که از آن می‌توان گرفت این است که در چشم‌انداز، تضادهای درونی حاکمیت نه تنها تخفیف نخواهد یافت، بلکه تشدید نیز خواهد شد و این تشدید بیش از هر چیز متأثر و نتیجه‌ی تشدید بحران سیاسی و اقتصادی جامعه و بحران در روابط بین‌الملل خواهد بود. تشدید که منجر به رانده شدن بخش‌های بیشتری از حاکمیت به سمت اپوزیسیون قانونی و حتی نیمه قانونی خواهد شد. همان‌طور که پیش‌تر نهضت آزادی این مسیر را پیموده است.

واقعیت این است که هیچ کدام از جناح‌های بورژوازی حاکم جواب و راه حلی برای بحران‌های موجود ندارند و این را همه‌ی جناح‌های بورژوازی حاکم در زمان ریاست‌شان بر دولت به خوبی ثابت کرده‌اند. بحران‌هایی که در برخی موارد به مرز از هم پاشیده‌گی رسیده است. اما تأثیری که رشد تضادهای درونی حاکمیت بر جنبش خواهد داشت، از دو جنبه قابل تامل است. اول این که تشدید تضادها منجر به نزدیکی بیشتر رانده شده‌گان از صفوف حاکمیت به جریان‌های لیبرال و رفرمیست خارج از حاکمیت و حتی خارج از کشور و تلاش مجموعه‌ی آن‌ها برای تبدیل شدن به یک آلترناتیو قانونی که بتواند مقبولیت خارجی را نیز با خود همراه کند، خواهد شد. جریان‌هایی که بی شک تلاش خود را برای به انحراف کشاندن جنبش و دادن سمت و سوی لیبرالی به آن منسجم‌تر خواهد کرد.

دوم آن که این شکاف‌ها منجر به تضعیف هر چه بیشتر رژیم شده و در اثر این ضعف که در عرصه‌هایی می‌تواند با درهم ریخته‌گی و حتی فروپاشی بخشی از سیستم همراه باشد، فضاهایی ایجاد می‌شود که جنبش می‌تواند از آن فضاها به نفع خود بهره‌گیری کند. به بیان دیگر تشدید تضادها منجر به تضعیف حاکمیت خواهد شد و جنبش انقلابی در روند رو به رشد خود و در راستای سرنگونی رژیم از این تضعیف سود خواهد برد.



## جنبش‌های اجتماعی در فرانسه و علت اصلی ناتوانی‌شان

رای "نه" اکثریت شرکت‌کنندگان به این قانون اساسی که در واقع متنی سراپا نئولیبرالی بود، بورژوازی بزرگ فرانسه باز دیگر شکست خورد و متوجه شد که اگر مردم فرانسه حاضر نباشند در سطح کلان - در سطح اتحادیه اروپا که فرانسه از اعضای بنیان‌گذار و اصلی‌اش است - تن به اصلاحات نئولیبرالی بدهند در سطح خرد و کشوری هم به همان نوع اصلاحات تن نخواهند داد. شکست در همه‌پرسی قانون اساسی اتحادیه اروپا چنان برای بورژوازی بزرگ فرانسه گران بود که حتا رئیس‌جمهور وقت - ژاک شیراک - در گفت‌وگویی اظهار داشت: "مردم فرانسه در همه‌پرسی فریب خوردند و رای نه دادند!" به زبان دیگر وقتی مردم به همین آقای شیراک رای می‌دهند فریب نخورده‌اند، اما وقتی به قانون اساسی که وی از مدافعان سرسختش بود رای نه می‌دهند، فریب خورده‌اند. این جمله‌ی شیراک نشان می‌دهد که بورژوازی "لیبرال و دمکرات" تا چه حد به سیستم سیاسی خود احترام می‌گذارد و برایش اهمیت قائل است!

باری پس از پیروزی "نه" در همه‌پرسی قانون اساسی اتحادیه اروپا و پس از آن که جناح‌های مختلف بورژوازی راست فرانسه خرده اختلاف‌های خود را کنار گذاشتند و اکثریت نیروهایشان را در یک حزب واحد به نام UMP گردآوری کردند (از جمله "دمکراسی لیبرال" که در UMP ادغام شد) یک کارزار وسیع رسانه‌ای آغاز شد. مجموعه‌ی روزنامه‌ها، رادیوها، تلویزیون‌ها، تارنماها و خلاصه تمام شرکت‌های عظیم رسانه‌ای که در اختیار سرمایه‌های بزرگ قرار دارند تقریباً شب و روز بمباران تبلیغاتی خود را چنان سازمان دادند که هر طور شده مردم را از رای دادن حتا به جناح چپ بورژوازی فرانسه - حزب سوسیالیست - برحذر دارند. این کارزار بی‌سابقه‌ی رسانه‌ای چنان تنظیم شده بود که عدم رای به نامزد هارترین جناح بورژوازی راست فرانسه مترادف با سقوط و پایان کار فرانسه در "صحنه‌ی سیاست و اقتصاد جهانی" جلوه داده شود. از سوی دیگر شخص نیکولا سارکوزی به عنوان نماینده و نامزد هارترین جناح راست بورژوازی فرانسه موفق شد با ساختن معجونی باورنکردنی از قول‌های انتخاباتی و شعارهای فریبنده از جمله "بیش‌تر کار کردن برای بیش‌تر دستمزد گرفتن" نه فقط افشار میانی جامعه بلکه بخشی از طبقه‌ی کارگر را که سال‌هاست از نمایندگی سیاسی محروم است به سوی خود جلب کند. وی حتا به خود اجازه داد که در طی کارزار انتخاباتی‌اش به چند کارخانه سر بزند و با کارگران آن‌ها گفت‌وگو کند و شعار ارتجاعی "بیش‌تر کار کردن برای بیش‌تر دستمزد گرفتن" را تکرار نماید.

نیکولا سارکوزی که توانست روز ۲۲ آوریل ۲۰۰۷ در دور اول انتخابات ریاست جمهوری کمی بیش از ۳۱٪ آراء را کسب کند در دور

دوم به مصاف خانم سگولن رویال از حزب سوسیالیست رفت که نزدیک به ۲۶٪ رای آورد. در دور دوم انتخابات که روز ۶ مه ۲۰۰۷ برگزار شد سارکوزی و رویال به ترتیب ۵۳ و ۴۷ رای آوردند. شاید نیازی به یادآوری نباشد که سیستم انتخاباتی فرانسه در تمام سطوح - ریاست جمهوری، پارلمانی و غیره - دو مرحله‌ای است و رای‌دهندگان چاره‌ای ندارند که در مرحله دوم بین بد و بدتر یکی را برگزینند، به همین جهت همان‌گونه که بسیاری نه به جهت اعتقاد بلکه بیش‌تر به دلیل اجبار در مرحله‌ی دوم به رویال - این نماینده‌ی جناح راست حزب سوسیالیست - رای دادند، بسیاری هم به همین دلیل آراء خود را به نفع سارکوزی به صندوق‌ها ریختند. همچنین نیازی به گفتن نیست که در چارچوب دمکراسی غیرمستقیم بورژوازی کافیست که فردی فقط ۶٪ بیش از رقیب رای آورد تا برنامه‌های خود را به کل رای‌دهندگان تحمیل کند و این دقیقاً کاریست که سارکوزی در حال حاضر می‌کند.

وی و دولت‌ش که نمایندگان و مدافعان بورژوازی بزرگ فرانسه هستند به محض استقرار در کاخ‌های ریاست جمهوری و نخست‌وزیری اقدامات ضداجتماعی و ارتجاعی خود را در دستور کار و سپس عمل قرار دادند. یکی از این اقدامات به اصطلاح همسان‌سازی سیستم‌های بازنشستگی است. دولت‌های پیشین بورژوازی - چه از جناح راست و از جناح چپ - موفق شدند دوران بازنشستگی کارکنان بخش خصوصی را از ۵ / ۳۷ سال به ۴۰ سال برسانند. آن‌ها سپس همین مدت را برای بخش عمومی اعمال کردند مگر بخشی از کارگران و دستمزدبگیران که کماکان برای دریافت حقوق بازنشستگی کامل ۵ / ۳۷ سال باید کار می‌کردند. اینان ۵۰۰ هزار نفر از کل دستمزدبگیران بخش خصوصی و عمومی را که به ترتیب ۱۹ میلیون و ۵ میلیون نفرند تشکیل می‌دهند و بیش‌ترشان در "شرکت ملی راه آهن" و شرکت متروی پاریس کار می‌کنند. از قضا این بخش از کارگران جزو آگاه‌ترین و متشکل‌ترین کارگران فرانسه در اتحادیه‌هایشان هستند. همینان بودند که در دسامبر ۱۹۹۵ با یک اعتصاب یک ماهه طرح دولت وقت را برای همین اقدام ارتجاعی به شکست کشاندند و آن را وادار به عقب‌نشینی کردند. واقعیت این است که دولت سارکوزی با بیرون کشیدن طرح همسان‌سازی بازنشستگی‌ها دست به یک اقدام سیاسی زد چرا که این دولت خوب می‌داند که اگر بتواند به بخشی از آگاه‌ترین و متشکل‌ترین طبقه‌ی کارگر فرانسه بازنشستگی با ۴۰ سال کار را تحمیل کند سپس می‌تواند به کل کارگران و دستمزدبگیران ۴۱ سال و ۴۲ سال را تحمیل کند، چرا که چنین طرحی از هم اکنون در دستور کار بورژوازی فرانسه هست. وقتی کارگران راه آهن و مترو از روز ۱۴ نوامبر ۲۰۰۷ اعتصاب خود را آغاز کردند بسیاری از آنها اعلام کردند که آنان برای خود مبارزه

نمی‌کنند و می‌دانند که اگر دولت ۴۰ سال را به آنان تحمیل کند برای بالا بردن بیش‌تر دوره کار برای بازنشستگی حرکت خواهد کرد. اما این فریاد تقریباً هیچگاه از رسانه‌های بزرگ منعکس نشد و در میان هیاهوی همین رسانه‌ها که اعتصاب کارگران بخش حمل و نقل را "رنج مشتریان حمل و نقل برای رفتن به سر کار"، "مکافات برای جابه‌جایی" و غیره توصیف می‌کردند، کاملاً گم شد.

اعتصابی که روز ۱۴ نوامبر شروع شد از همان روز اول فقط نمی‌بایستی با اوصاف جانبدارانه‌ی رسانه‌های بزرگ به مصاف برود. سرمایه‌داران و دولتشان از تاکتیک‌های قدیمی انشقاق در صفوف اعتصابگران استفاده کردند و مثلاً توانستند با یکی از اتحادیه‌ها به طور جداگانه مذاکره کرده و آن را از صف اعتصاب جدا کنند. سپس به سراغ یکی از زردترین اتحادیه‌ها به نام CFDT رفتند و این اتحادیه که سنتاً به سوسیال‌دمکراسی گرایش دارد در میانه‌ی اعتصاب که در کل ۹ روز به درازا کشید خواهان از سرگیری کار شد. سپس دولت و مشخصاً وزیر کار آن اعلام کرد که برای مذاکره نیاز به یک ماه وقت هست و نمی‌توان در تمام این مدت شاهد اعتصاب بود. از سوی دیگر رهبری CGT که نخستین اتحادیه در این بخش است برخلاف نظر اعضای خود راضی شد تا مذاکرات به طور جداگانه در راه‌آهن و مترو و به صورت سه جانبه - کارفرما، کارگر و دولت - انجام شوند. مجموعه‌ی این ترفندها و عقب‌نشینی‌های رهبری اتحادیه‌ها موجب متوقف شدن اعتصاب شد و شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهد که جنبش اعتصابی کنونی کارگران راه آهن فرانسه و متروی پاریس بر خلاف سال ۱۹۹۵ شکست می‌خورد هر چند کارگران برای اعمال فشار بیش‌تر قرار است روز ۱۲ دسامبر ۲۰۰۷ به یک اعتصاب یک روزه دیگر دست بزنند.

علاوه بر جنبش اعتصابی کارگران راه آهن و مترو، حرکت‌های دیگر در سطح جامعه فرانسه و به طور هم‌زمان شکل گرفتند. از جمله می‌توان به جنبش دانشجویی اشاره کرد که با اعتصاب و اشغال دانشگاه‌ها اعتراض خود را علیه طرح "خودکفایی دانشگاه‌ها" که اسم رمزی برای خصوصی‌سازی آن‌ها و راندن فرزندان کارگران و زحمتکشان از آن‌هاست اشاره کرد. اعتصابات و حرکات دانشجویی در برخی از نقاط منجر به یورش پلیس و نیروهای ضدشورش و دستگیری دانشجویان و خاتمه دادن به اشغال دانشگاه‌ها شد اما این جنبش هم با خیانت رهبری برخی از اتحادیه‌ها دانشجویی و از جمله UNEF - نزدیک به سوسیال‌دمکرات‌ها - همراه گشت. جنبش دیگری که این روزها در فرانسه به حرکت افتاده است جنبش ضابطان قضائی علیه طرحی به نام "کارت قضائی" است. در این جا هم دولت فعلی در پی به اصطلاح تعدیل هزینه‌هاست و فقط در بخشی از این طرح اقدام به حذف ۶۳ دادگاه "پرودمال" کرده است. این‌ها دادگاه‌هایی هستند که وظیفه‌اشان حل اختلاف بین کارفرما و کارگران است و اعضایشان را این دو بخش تشکیل می‌دهند. روز

## جنبش‌های اجتماعی در فرانسه و علت اصلی ناتوانی‌شان

### دسته بندی های درون رژیم، حامل توهم در میان توده ها

۲۰ نوامبر هم کارمندان و کارگران بخش دولتی با یک اعتصاب و همچنین راه پیمایی در اعتراض به کاهش قدرت خرید خود و همچنین حذف مشاغل اعتراض کردند. دولت سارکوزی قول داده است که از هر دو شغل دولتی یکی را حذف کند.

در سال‌های اخیر این نخستین باریست که فرانسه شاهد چنین جنبش‌های نسبتاً وسیع اجتماعی در سطوح مختلف و به طور هم‌زمان بوده است. اما نکته‌ای که بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند عدم پیوند این جنبش‌هاست. هر چند تلاش‌هایی به ویژه از سوی دانشجویان برای پیوند زدن جنبش خود با جنبش کارگری صورت گرفت، اما این تلاش‌ها عقیم ماند و به نتیجه نرسید. آیا می‌توان علت اصلی چنین ناکامی را در سازش‌کاری و زرد بودن اتحادیه‌های کارگری و دانشجویی و معلمان و وکلای دادگستری و غیره جست‌وجو کرد؟ به نظر نمی‌رسد که چنین باشد. هر چه قدر که این اتحادیه‌ها کمتر یا بیشتر زرد باشند حیثیت عمل آن‌ها و رسالتشان بر طبق تعریفی که می‌توان در سطح کلان از یک اتحادیه یا سندیکا داد محدود و ناچیز است. دولت نیکولا سارکوزی با به اصطلاح همسان‌سازی سیستم بازنشستگی کارگران راه‌آهن و مترو در بهترین حالت چیزی در حدود ۲۰۰ میلیون یورو در سال عاید دولت سرمایه‌داران نمی‌کند و این در حالی‌ست که همین دولت به محض شکل گرفتن هدیه‌ای ۱۵ میلیارد یورویی (یعنی ۷۵ برابر ۲۰۰ میلیون یورو) به کارفرمایان و سرمایه‌داران داد و آنان را از پرداخت مالیات و تأمین اجتماعی معاف کرد. بنابراین این اقدام سارکوزی یک اقدام اقتصادی برای نجات "فرانسه از ورشکستگی" نبود و نیست، بلکه یک اقدام سیاسی برای بازپس‌گیری دست‌آوردی کارگری‌ست. نیکولا سارکوزی و دولتش با زبان بی‌زبانی به بخشی از رزمنده‌ترین بخش‌های طبقه کارگر حمله کرد تا کل این طبقه و سپس اقتدار میانی جامعه هم حساب کار دنتش بیاید. در این جاست که نه فقط کارگران راه‌آهن و مترو بلکه دانشجویان، ضابطان قضائی، معلمان و کارمندان و عموم کارگران و کارمندی که در بخش خصوصی کار می‌کنند هم نیازمند یک اراده و نیروی سیاسی بوده و هستند که می‌بایستی از خواسته‌های صنفی‌اشان، چه در رابطه با سیستم بازنشستگی و چه در رابطه با عدم خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها، یا از بین بردن نهادهای قضائی یا قدرت خرید حمایت کند. این است حلقه‌ی گم‌شده‌ی جنبش‌های اجتماعی کنونی فرانسه: نیروی سیاسی که تنها می‌تواند یک نیروی چپ و سوسیالیستی باشد در فرانسه‌ی کنونی وجود ندارد. حزب سوسیالیست فرانسه دیگر آن حزب سوسیال‌دمکراتیکی نیست که با انشعاب از جنبش کمونیستی دهه‌ی بیست سده‌ی میلادی پیشین شکل گرفت. مگر الگوی خانم

جناب "مترقی"، خاک در چشم توده‌ها بپاشند، توهم نسبت به جناح‌هایی از رژیم را در میان نیروهای اجتماعی و اقشار مختلف مردم دامن بزنند. لذا با شکل‌گیری و جناح‌بندی‌های رنگارنگ رژیم، ابتدا به ساکن این نظریه پردازان و تئوریسین‌های نیروهای رفرمیست هستند که با "چراغ" به اندرون تاریکخانه آنها سفر کرده تا با کشف پتانسیل "ترقی خواهی" و "آزادی خواهی" آنان، توده‌ها را به شرکت در انتخابات و رای دادن به نمایندگان "برگزیده" شان دعوت کنند. بنابر این هم‌زمان با افشای ماهیت تمام جناح‌بندی‌های موجود رژیم، می‌باید روی نقش مخرب نیروهای رفرمیست نیز در حفظ توهم توده‌ها نسبت به جناح‌های حاکمیت تأکید ورزیده شود.

با این وجود باید اضافه کنیم که نقش جناح‌بندی‌های درون رژیم و سهم رفرمیست‌ها در ایجاد توهم توده‌ها نسبت به حاکمیت و وسوسه شدن بخشی از آنان جهت شرکت در انتخابات، گوشه‌ای از فرایند کنونی جامعه است. علت‌العلل این فرایند را می‌بایست در مولفه دیگری جستجو کرد. وقتی قریب به اتفاق توده‌ها از رژیم ناراضی هستند. وقتی در صف نان، صف اتوبوس، در خانه و خیابان، توده‌ها علناً رژیم را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند. وقتی کارگران و دیگر جنبش‌های اجتماعی آشکارا مخالفت خود را با رژیم اعلام می‌کنند. وقتی خلق‌های تحت ستم ایران از زندگی در سایه حاکمیت جمهوری اسلامی به تنگ آمده‌اند، چگونه است که بخش‌هایی از همین توده‌های ناراضی و مخالف رژیم، کماکان به پای صندوق‌های رای می

روند؟

مستثنا از دسته بندی‌های درون رژیم، مستثنا از تبلیغات رفرمیست‌ها در دعوت توده‌ها به شرکت در انتخابات، مستثنا از اینکه چهره‌هایی تازه یا تجربه شده برای توده مردم کاندید انتخابات باشند یا نباشند، تا زمانی که توده‌ها خود به این باور نرسیده‌اند که در سرنگونی رژیم نقش فعال و عملی داشته باشند، و به طریق اولی، تا زمانی که توازن طبقاتی به نفع انقلاب و توده‌ها نیست، طبیعتاً انتظار تحریم عمومی انتخابات توسط توده‌ها و تمامی اقشار اجتماعی درون جامعه، انتظاری معقول و منطقی نخواهد بود.

#### زیر نویس:

(۱) حسین مرعشی، سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی در جمع اعضای حزب کارگزاران سازندگی استان گیلان اعلام کرد: سال ۷۵ هم این تهدیدات را در حد وسیع داشتیم، اروپایی‌ها سفرای خود را از ایران فرا خوانده بودند، آن بحران چگونه حل شد؟ با انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۶ خاتمی توانست چهره‌ای دیگر از نظام جمهوری اسلامی ایران را به دنیا نشان دهد و دعوا را به آشتی تبدیل کرد. نشان دادن چهره "بد اخلاق" از ایران [نیز] برای غربی‌ها لازم است، به خاطر زیاده‌خواهی‌های غربی‌ها لازم بود که ما تلخی هم داشته باشیم. که آقای احمدی‌نژاد این تلخی را نشان داد تا دنیا از برخورد‌های نامناسب با ایران پشیمان شود. آفتاب: شنبه ۱۷ آذر ۸۶

گرفته‌اند به تلاش و مبارزه برای وحدت و یگانگی صفوف خود و کار گسترده و خستگی‌ناپذیر در میان طبقه‌ی کارگر بیفزایند تا چنین نیرو و قطبی در برابر یورش همه جانبه نظم سرمایه داری و دولت آن به وجود بیاید و بتواند در مبارزات آینده پشتیبان طبقه‌ی کارگر و همچنین آن حلقه‌ی گم شده‌ی باشد که باید در برابر طبقه‌ی سرمایه دار و دولتش وجود داشته باشد.

رویال یک سوسیالیست‌لیبرال رسوا و جنگ‌طلب به نام تونی بلر نیست؟ و مگر چیزی از "حزب کمونیست" که به جز نام را از کمونیسم یدک نمی‌کشد، باقی مانده است؟

شرایط سیاسی فرانسه و عدم وجود یک نیروی سیاسی سوسیالیست و رادیکال ناباوروری جنبش‌های اجتماعی کنونی را رقم زده است. باید امیدوار بود که گروه‌ها و انجمن‌های کمونیستی که پس از فروپاشی بلوک شرق در فرانسه شکل

## کار

### ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

### را بخوانید

## "آنا پولیس"؛ مذاکره برای توافق، توافق برای مذاکره!

موضوع و برای صلح ببیند، از روی ناامیدی، به قصد کسب امتیاز و سازش، و درغیاب حماس راهی این کنفرانس شد. سران حماس پیش از کنفرانس اعلام نمودند، نتایج و تصمیمات کنفرانس برای مردم فلسطین الزام آور نخواهد بود. شایان ذکر است که بعد از درگیری های شدید میان حماس و الفتح در ژوئن سال جاری میلادی، کنترل نوار غزه به وسعت ۳۶۰ کیلومتر مربع و جمعیتی نزدیک به یک و نیم میلیون نفر، به دست حماس افتاد. حماس نه فقط از این جنبه که اسرائیل حاضر نیست سرزمین های اشغالی را پس بدهد - که این رامحمود عباس هم می دانست - بلکه از این زاویه که محمود عباس نماینده اکثریت فلسطینیان نیست، این کنفرانس را "بی ثمر" و مایه "اتلاف وقت" خواند. محمود عباس، رئیس دولت خودگردان فلسطینی در چنین موقعیت دشوار و شکننده ای با به کنفرانس گذاشت.

کنفرانس آناپولیس گرچه برزمینه چنین شرایط و ملزوماتی شکل گرفت و دولت آمریکا نیز حول وحوش آن تبلیغات زیادی به راه انداخت، اما بی ثمر بودن آن، از قبل بر همگان روشن بود و در واقع لازم نبود حتما کنفرانس برگزار شود تا بی نتیجه بودن آن هم اثبات گردد. وقتی که حتما در مورد این مسئله هم توافقی وجود نداشت که نام اجلاس، "کنفرانس" باشد یا "گردهم آئی"، و در پایان آن، طرفین "بیانیه" مشترکی را امضا کنند یا "سند" مشترک، دیگر معلوم بود که هیچ صحبتی از توافق روی مسائل اصلی مورد اختلاف نمی تواند در میان باشد.

نه دولت صهیونیستی اسرائیل و نه نمایندگان امپریالیسم آمریکا، چه پیش از کنفرانس و چه هنگام برگزاری آن، هیچکدام حاضر نشدند روی اختلاف اصلی و راه حلی که متضمن منافع مردم فلسطین باشد انگشت بگذارند و یا حتما به آن نزدیک شوند. بیانیه پایانی کنفرانس هم بی خاصیت تر از موارد مشابه پیشین، هیچ چیز تازه ای در بر نداشت. در کنفرانسی که "کنفرانس صلح خاور میانه" نام گذاری شده بود، محمود عباس و اهود اولمرت، با از سرگیری مذاکرات دوجانبه و ایجاد کمیته ای برای مذاکره، توافق کردند. آن ها که مثلا برای توافق و صلح، به مذاکره روی آورده بودند، نتیجه کارشان، به توافق برای مذاکره، خلاصه شد.

سال هاست که شاخص های اصلی برای ایجاد صلح میان اسرائیل و فلسطین روشن است و بارها توسط مردم فلسطین اعلام شده اند. مهم ترین مسئله این است که شهرک های یهودی نشین از سرزمین های اشغالی برچیده، و به اشغال پایان داده شود. کنترل

غزه و کرانه باختری به طور کامل در اختیار مردم فلسطین قرار داده شود. بیت المقدس شرقی به طور کامل در اختیار مردم فلسطین قرار بگیرد. اسرائیل، سرزمین های اشغالی از سال ۱۹۶۷ را تخلیه کند و آوارگان فلسطینی از این حق برخوردار شوند که به فلسطین باز گردند.

دولت صهیونیستی اسرائیل نه تنها هیچگاه پای چنین شرایطی نیامده است و نمی آید، بلکه، این بار نیز حاضر نشد، حتما برای منزوی تر ساختن حماس هم که شده امتیازات محدودی در حد توقف شهرک سازی ها و قبول حق بازگشت آوارگان فلسطینی، به محمود عباس بدهد. کما این که بلافاصله بعد از کنفرانس نیز به شهرک سازی و ایجاد مجتمع های مسکونی ویژه یهودیان، از جمله در بخشی از بیت المقدس که مورد مناقشه طرفین است و حتما اعتراض "باکی مون" دبیر کل سازمان ملل را هم در پی داشته است، ادامه داده است.

ولو آنکه اهود اولمرت هم بخواهد - که نمی خواهد - مانند اسحاق رابین - که توسط محافل راست افراطی صهیونیستی ترور شد - گام هائی در این زمینه بردارد، باز هم با مخالفت احزاب و محافل راست افراطی مانند حزب مذهبی "شاس" که نقش مهم و نفوذ زیادی در دولت دارند، روبرو می گردد. این حزب که هم اکنون نیز در دولت سهیم است، پیش از کنفرانس، آشکارا تهدید نمود چنانچه توافقاتی پیرامون واگذاری بیت المقدس و برچیدن شهرک های یهودی نشین از کرانه باختری به عمل آید، از دولت خارج خواهد شد. حزب "کادیم" به رهبری اولمرت که بسیاری از اعضای آن سابقه ی عضویت در حزب راست افراطی لیگود دارند نیز، پیش از کنفرانس، نسبت به هرگونه توافق احتمالی برسر تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی و یا بازگشت اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷ به ابراز مخالفت پرداخته و به اولمرت هشدار داد.

روشن است که یک دولت صهیونیستی که همواره خواستار آن بوده است اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی به رسمیت شناخته شود، نمی تواند و نمی خواهد حقوق مردم فلسطین را به رسمیت بشناسد و یا خواهان صلح واقعی باشد.

دولت امپریالیستی آمریکا با کشاندن ۵۰ کشور، به ویژه ۱۶ کشور عربی از جمله عربستان سعودی، مصر، اردن و سوریه به مریند آمریکا، سعی کرد برای کنفرانس آناپولیس کسب اعتبار کند و آن را پر اهمیت جلوه دهد، تا از این طریق هم برای خود یک موفقیت دیپلماتیک دست و پا کرده باشد و هم در عین حال پذیرش مشروعیت رژیم

صهیونیستی در منطقه را سرعت بخشد. برای دولت اسرائیل نیز حضور در کنفرانس با شرکت ۱۶ کشور عربی یک موفقیت دیپلماتیک محسوب می شد. در همین راستا، دولت اسرائیل پیش از کنفرانس، با طرح چندین وعده چنین وانمود ساخت که آماده است امتیازاتی به طرف مقابل اعطا کند. اسرائیل وعده داد ۴۵۰ زندانی فلسطینی را آزاد کند. این در حالیست که تنها در ماه اکتبر سال جاری ۶۰۰ فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی دستگیر شده اند و بیش از ده هزار فلسطینی در اسرائیل زندانی اند. دولت اسرائیل وعده داد چند شهرک یهودی نشین را که "غیر قانونی" خوانده است، برچیند. این در حالیست که از نظر مردم فلسطین تمام شهرک های یهودی نشین غیر قانونی اند و باید برچیده شوند. دولت اسرائیل وعده داد شماری از ایستگاه های بازرسی موسوم به "چک پوینت" ها واقع در کرانه باختری را برچیند، اما به این وعده نیز عمل نکرده است. این مراکز کنترل و بازرسی مردم فلسطین، نه تنها کاهش نیافته است بلکه بنا به آمار سازمان ملل به ۵۷۲ مرکز رسیده و نسبت به سال ۲۰۰۵، ۵۲ درصد نیز افزایش یافته است.

این واقعیت ها و تقویت رو زافزون ارتجاع گرائی یهودی، به خوبی نشان می دهند که دولت نژاد پرست اسرائیل که از حمایت صهیونیسم و امپریالیسم توسعه طلب جهانی برخوردار است، نمی تواند خواهان صلح واقعی باشد. با اجلاس ها و کنفرانس هائی از نوع کنفرانس آناپولیس، نه گرهی از مشکلات مردم فلسطین و سرزمین های اشغالی گشوده می شود، و نه بنیادگرائی اسلامی تضعیف می گردد. هیچ صلحی و هیچ دولت واقعا مستقلى که مورد تائید مردم فلسطین باشد، از دل این گونه کنفرانس ها بیرون نخواهد آمد. شواهد موجود و تحولات یک دهه اخیر در منطقه خاور میانه، به نحو غیر قابل انکاری نه فقط براین مسئله صحه می نهد، بلکه در عین حال، این موضوع را نیز ثابت می کند که حل معضلات و اختلافات فیما بین اسرائیل و فلسطین به نحو لاینفکی با معضلات پیچیده تری در مقیاس کل منطقه گره خورده است و یک راه حل اساسی و بنیادی طلب می کند. این راه حل اساسی و بنیادی، چیز دیگری جز یک انقلاب کارگری دریکی از کشورهای بزرگ منطقه نیست. تنها انقلاب کارگری است که قادر است مناسبات و وضعیت موجود را از ریشه دگرگون سازد، ارتجاع گرائی مذهبی اعم از ارتجاع گرائی اسلامی یا یهودی را منزوی سازد و پاسخ شایسته ای برای حل اختلاف دبیرین میان فلسطین و اسرائیل و دیگر معضلات منطقه خاور میانه ارائه کند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K. A. R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany  
آلمان

I. S. F  
P. B. 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark  
دانمارک

Sepehry  
Postlagernd  
3052 Zollikofen  
Switzerland  
سوئیس

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland  
هلند

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada  
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶  
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲  
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 515 December 2007

## "آنا پولیس"؛ مذاکره برای توافق، توافق برای مذاکره!

تبدیل می شود. جرج بوش، اسرائیل را به "صلح" دعوت می کند و می گوید "امنیت اسرائیل با وجود یک کشور مستقل فلسطینی پایدار تر خواهد بود" و کاندولیزا رایس ضمن دعوت دولت اسرائیل به "صلح" و توافق با میانه رویهای فلسطینی و توصیه به غنیمت شمردن فرصتی که به دست آمده است، در عین حال به سران این کشور، نسبت به "افراط گرایی غیر قابل مهاری که نسل آینده فلسطینی ها دچار آن خواهد شد" هشدار می دهد.

اسرائیل نیز علاوه بر آن که تاحدود زیادی در این زمینه از طرف دولت آمریکا تحت فشار قرار گرفته است، به لحاظ شرایط داخلی خصوصاً وضعیت اقتصادی نیز شرایط مناسبی برای ادامه وضع موجود و تامین هزینه های سرسام آور شرایط جنگی را ندارد. موقعیت و توان نظامی که در گذشته از آن برخوردار بود را، از دست داده است و از لحاظ اجتماعی نیز نمی تواند تا ابد مردم اسرائیل را در حالت ناامنی و جنگ نگه دارد. افزون بر این ها، رشد و تقویت بنیادگرایی اسلامی نیز، که حامی نیرومندی مانند جمهوری اسلامی در منطقه دارد، دولت اسرائیل را قویا نگران ساخته است. براین زمینه است که اسرائیل پا به کنفرانس آنپولیس می گذارد و با محمود عباس وارد مذاکره می شود.

محمود عباس رئیس دولت خودگران فلسطین، براین تلاش بود تا تضمینی برای تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی به دست آورد اما بی آن که چشم اندازی برای این

کنفرانس "آنپولیس" که دولت آمریکازمدتی پیش آن را تدارک دیده و تبلیغات مفصلی نیز پیرامون "صلح در خاورمیانه" و تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی به راه انداخته بود، سرانجام روز سه شنبه ۲۷ نوامبر در مرینلد آمریکا برگزار گردید. پیش از برگزاری کنفرانس، بوش تلاش زیادی به کار بست تا از طریق ملاقات ها و مذاکرات مکرر و جداگانه کاندولیزا رایس با مقامات اسرائیل و حکومت خودگردان در بیت المقدس و رام الله و سپس در واشنگتن، زمینه توافق طرفین برای تصویب یک سند مشترک را فراهم سازد.

ببینیم کنفرانسی که تحت نام پر طمطراق "کنفرانس صلح خاور میانه" در آنپولیس برگزار گردید برچه زمینه هایی شکل گرفت و با مسئله فلسطین چگونه برخورد نمود. جرج بوش و دولت امپریالیستی آمریکا، طی پروسه چند ساله پس از حمله به افغانستان و اشغال عراق، که کم ترین نتیجه و تنها یک جنبه آن، رشد سریع و تقویت بنیادگرایی اسلامی در کشورهای منطقه بوده است، این مسئله را دریافته اند که ادامه وضعیت کنونی در فلسطین، نه تنها "امنیت" مورد نیاز آن ها را تامین نخواهد کرد، بلکه تداوم مناقشه میان اسرائیل و فلسطین، بیش از پیش منجر به رشد بنیادگرایی و بازتولید آن در کل منطقه خاور میانه می شود. پدیده ای که، پیشبرد سریع اهداف، برنامه ها و غارت امپریالیستی در پناه یک "امنیت" و ثبات منطقه ای را، به تاخیر می اندازد. بر این زمینه است که "حل" مناقشه اسرائیل و فلسطین به یکی از اولویت های دولت بوش

در صفحه ۱۱

### رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ای هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۴۱ متر، فرکانس ۷۴۷۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

شماره پیام گیر صدای دمکراسی شورائی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی